

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان کوبیدن بر طبل جنگ، تقابل با جنبش مردم برای آزادی و برابری است!



جمع شدن یک سلسله
حوادث با اهم یت در
سطح منطقه و جهان ،
موجب تراکم ابرها ی
تهدیدات نظام ی توسط
اسرائیل ، امریکا و
متحدین اروپایی آن بر
فراز کشور ما شده
است.

در صفحه 3

پاسخ کمیته مرکزی سازمان



به شش پرسش مجله آرش
در مورد " بهار عرب " و
دوازده پرسش این مجله در
زمینه مسائل کارگری ایران

در صفحه 4

ضرورت گفتگو و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری

در صفحه 13

حشمت محسنی

جنبش وال استریت، ازتصرف فضا-مکان ها تا فلج سازی سازوکارهای سیستم!



تقی روزبه

در صفحه 16



سخن ما

اعمال خشونت و ستم بر زنان گسترده ترین عرصه ستم انسان بر انسان

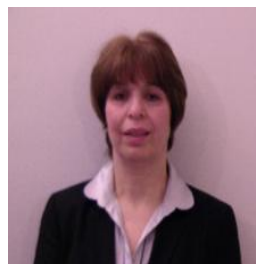
۲۵ نوامبر روز جهانی مبارزه با خشونت علیه زنان

بنا به آمار ارائه شده از سوی سازمان یونیسف**، از هر سه زن ، یک زن در طول زندگیش مورد تجاوز قرار می گیرد، کتک می خورد، مجبور به برقراری رابطه جنسی می شود و یا به شیوه های دیگر مورد اذیت و آزار قرار می گیرد.
زمانی که در سال ۱۹۹۳ سازمان ملل اعلامیه ی رفع خشونت علیه زنان و دختران را به تصویب رساند هنوز ابعاد فاجعه بار این نوع ستم انسان بر انسان کمتر نمایان شده بود. تحقیق در رابطه با ابعاد این شیوه بهره کشی انسان از انسان هنوز تنها به کشورهای معدودی خلاصه می شد. فعال شدن یونیسف و سازمان های بین المللی جهت تحقیق در این رابطه سر کوه یخ را از زیر آب بیرون کشید. از دهه ۹۰ برگزاری ۲۵ نوامبر از سوی زنان فعال در آمریکای شمالی و اروپا گسترش یافت و با ارائه نتایج تحقیقات بین المللی بالاخره سازمان ملل در سال ۱۹۹۹ روز ۲۵ نوامبر را به نام روز مبارزه برای رفع خشونت به زنان و دختران را به رسمیت شناخت.

بقیه در صفحه 2

تجاوز جنسی نهایت

خشونت علیه زنان



فریبا ثابت

در صفحه 14

تنها در شش ماهه اول جنگ یوگسلاوی در سال ۱۹۹۲، ۲۰ تا ۵۰ هزار زن بوسنیایی مورد تجاوز قرار گرفتند. در جنگ های داخلی رواندا در سال ۱۹۹۴ نزدیک به نیم میلیون زن و در جنگ های داخلی کنگوتها در فاصله ۵ ماهه ی اکتبر ۲۰۰۲ تا فوریه ۲۰۰۳ هزاران زن مورد تجاوز قرار گرفتند.

این آمار و ارقام تنها نشان دهنده میزان خشونت فیزیکی بر زنان است. اگر در نظر داشته باشیم که خشونت فیزیکی بدون همراهی خشونت روانی صورت نمی گیرد و اکثر زنان برای جلوگیری از خشونت فیزیکی در مواجهه با خشونت روانی از خواسته ها و نظرات خود چشم می پوشند، میزان بهره کشی و بردگی زنان ابعاد فاجعه بارتری به خود می گیرد.

در کنار هم قراردادن این ارقام برای آنست تا دیده شود که اعمال خشونت به زنان و دختران تنها به ستم مرد خشونت ورز محدود نیست. خشونت به زنان و دختران خشونتی ساختاری ست که ریشه در بهره کشی انسان از انسان دارد و در طی قرون و اعصار چنان در فرهنگ جوامع انسانی درآمخته که به چشم نمی آید. کسانی که برای سوسیالیسم، برای لغو بهره کشی انسان از انسان مبارزه می کنند نمی توانند به این عرصه گسترده استعمار انسان چشم ببوشند. مبارزه برای لغو بهره کشی انسان از انسان بدون مبارزه با پایه های فرهنگی این بهره کشی ممکن نیست و اعمال خشونت به زنان گسترده ترین عرصه فرهنگی آنست.

با روی کار آمدن رژیم اسلامی در ایران، این فرهنگ به شدت ضدانسانی "پنهان" در جامعه ی ما به جلوی چشم آورده شد و ابعاد فاجعه بار آن با تن دادن به قوانین آپارتاید جنسی منعکس شده در کتاب های قانون حکومت اسلامی خود را نشان داد. رژیم با تکیه بر بخش عقب مانده فرهنگی جامعه ایران و با ابزار قانون به تثبیت و گسترش خشونت علیه زنان دامن زد. با قانونی بودن اعمال خشونت بر زنان نمی توان آماری از اعمال خشونت به زنان در ایران ارائه داد. آمار زنانی که تنها به علت عدم رعایت قوانین مربوط به "حجاب" در ایران مورد خشونت قرار می گیرند هیچگاه تحقیق نشده است. بنا به گزارش مجمع جهانی اقتصاد که در سال ۲۰۱۱ ارائه شده، ایران در میان ۱۳۵ کشور جهان در مرتبه ۱۲۵ مین از نظر "شکاف جنسیتی" قرار دارد.

در طی ۳۳ سال حکومت اسلامی صدای اعتراض زنان بلند و بلندتر شده است. ولی متأسفانه علیرغم عریان بودن خشونت قانونی به زنان، هنوز این صدای اعتراض پژواک لازم را در جامعه بدست نیاورده است. جامعه ایران برای مبارزه با خشونت علیه زنان به جسارت های مدنی بیشتری نیاز دارد.

تحریریه سایت راه کارگر

۲۴ نوامبر ۲۰۱۱

*در ۲۵ نوامبر سال ۱۹۶۰ سه خواهر میرابل، فعالان سیاسی جمهوری دومینیکن به دستور دیکتاتور دومینیکن به همراه همسرانشان دستگیر می شوند و پس از چند روز جسد مورد تجاوز قرار گرفته این سه خواهر رها شده در کنار جاده ای پیدا می شود. زنان امریکای لاتین به یاد خواهران میرابل روز ۲۵ نوامبر را روز مبارزه با خشونت علیه زنان اعلام کردند و از سال ۱۹۸۱ این روز را به نام روز مبارزه با خشونت به زنان و دختران و افشاگری و حساس کردن جامعه به فجایعی که نیمی از جامعه به علت جنسیت خود با آن درگیر است نامگذاری کردند.

**UNIFEM صندوق توسعه زنان وابسته به سازمان ملل که برای برقراری برابری جنسیتی تلاش می کند.

سخن ما ...

علیرغم اینکه تحقیقات بین المللی هنوز تنها به اعمال خشونت فیزیکی بر زنان تکیه دارد ولی ارقام و آمار نشان از گستردگی غیرقابل تصور اعمال خشونت دارد:

بنا به آمار سازمان ملل مرگ و میر ناشی از "خشونت های خانوادگی"، یعنی ستمی که به زنان از سوی مردان آشنا (همسر، شریک زندگی، پدر، برادر...) و در محیط "امن خانه" صورت می گیرد یکی از گسترده ترین شیوه های اعمال خشونت بر زنان است. بنا به آمار ارائه شده به پارلمان اروپا میزان مرگ و میر ناشی از "خشونت های خانوادگی" در میان زنان ۱۶ تا ۴۴ ساله بالاترین میزان مرگ و میر زنان در این سنین است یعنی بیش از مرگ و میر ناشی از حوادث رانندگی و یا بیماری سرطان! در بریتانیا ۳۰٪، در نیکاراگونه ۲۸٪، در بنگلادش ۴۷٪، در کانادا ۲۹٪ و در ترکیه ۵۸٪ زنان مورد "خشونت خانوادگی" قرار می گیرند.

در تحقیقی که در سال ۱۹۹۷ در کشور سوئیس صورت گرفت نشان داد که یک پنجم زنان سوئسی بین ۲۰ تا ۶۰ ساله حد اقل یک بار در عمرشان از سوی شریک زندگیشان مورد خشونت جسمی و یا جنسی قرار گرفته اند. در دنیا ۷۰٪ زنان قربانی به دست مردان شریک زندگیشان به قتل میرسند. تنها در سال ۱۹۹۹ در روسیه ۱۴ هزار زن به دست شریک زندگیشان و یا بدست مردان خانواده به قتل رسیده اند.

باید در نظر داشت که این آمار و ارقام بیشتر نشان دهنده اعمال خشونت به زنان در کشورهای پیشرفته سرمایه داریست. کشورهای که خشونت خانوادگی از نظر قانونی منع شده و در آن ها امکان بررسی آماری در صورت اعمال خشونت فیزیکی نسبتاً فراهم است. علیرغم آن روشن است که هنوز بخش بزرگی از اعمال خشونت ها در چهاردیواری خانه در استتار قرار میگیرد و در هیچ آماری انعکاس نمی یابد. با این وصف روشن است که تکیه به آمار در کشورهای نظیر ایران که "خشونت خانوادگی" نه تنها منع قانونی ندارد، بلکه برای زنی که به خواسته "رنیس خانواده" تمکین نکند به عنوان "زن ناشزه" تنبیه قانونی در نظر گرفته شده، ناممکن است.

اعمال خشونت به زنان اما به خشونت خانوادگی ختم نمی شود: در بسیاری از کشورها به نام سنت ملی و یا مذهبی زنان به شکل فاجعه باری مورد خشونت فیزیکی قرار می گیرند:

بنا به گمانه زنی سازمان یونیسف ۱۳۰ میلیون زن در سراسر کره زمین مورد ناقص سازی آلت جنسی قرار گرفته اند و علیرغم آنکه در برخی از کشورها این کار ممنوع اعلام شده است سالانه ۲ میلیون به این تعداد افزوده می شود. ناقص سازی جنسی زن، که در جغرافیای ایران نیز صورت می گیرد تنها برای محروم کردن زن از لذت جنسی و کنترل رابطه جنسی زن انجام می شود. در هندوستان سالانه ۱۵ هزار زن بعلت عدم توانایی پرداخت جهیزیه در آتش سوزانده می شوند. با آنکه از نظر قانونی این رسم منع شده است اما با ترتیب دادن سناریوی آتش سوزی در آشپزخانه این سنت بشدت غیرانسانی به حیات خود ادامه می دهد. بواسطه سقط جنین و از بین بردن نوزاد دختر سالانه ۶۰ میلیون زن در جهان از زندگی در روی این کره محروم می شوند.

خرید و فروش زنان و دخترکان یکی دیگر از عرصه های خشونت به زنان است: گمانه زنی ها حاکی از آن است که سالانه ۴ میلیون زن و دختر بچه به منظور ازدواج و یا تن فروشی و یا بردگی مورد خرید و فروش قرار می گیرند. سالانه ۲ میلیون دختر بچه بین ۵ تا ۱۵ ساله مجبور به تن فروشی می شوند. تنها در قاره اروپا سالانه ۱۲۰ تا ۵۰۰ هزار زن و دختر مانند کالا مورد خرید و فروش قرار گرفته و از نقطه ای به نقطه دیگر انتقال داده می شوند.

اقتصادی زمینه‌های مساعد فعال شدن جنبش‌های متنوع اجتماعی را فراهم می‌کند، سعی می‌کند که به بهانه تهدید نظامی خارجی، تیغ سرکوب را همچنان بر بالای سر جنبش آماده نگه دارد.

کوبیدن بر طبل جنگ، تقابل با جنبش مردم

برای آزادی و برابری است!

در شرایطی که هم‌سایست‌های آمریکا و متحدین آن و هم‌سایست‌های حکومت اسلامی، موجب گسترش تحریم‌های همه‌جانبه ایران می‌شود که قربانی اصلی آن اکثریت محروم مردم کشور هستند و با تقویت تدریجی گزینه نظامی، کابوس تکرار مداخله نظامی چه از نوع عراق و چه از نوع لیبی در باره ایران جدی‌تر می‌شود، جنبش مستقل مردم برای آزادی و برابری اجتماعی لازم است که هش یار و سنجیده راه پیشروی خود را از این مسرهدشوار و پرخطر بپیماید.

به دنبال رویش بهار عربی و پیدایی و گسترش بحران انقلابی در تونس و مصر و سرنگونی بن علی در تونس و حسن مبارک در مصر که هر دو از حکومت‌های مطلوب غرب بحساب می‌آمدند و از برنامه اقتصاد نیو لیبرال مورد توصیه قدرت‌های بزرگ سرمایه‌پروی می‌کردند و سرنگونی قذافی در لیبی که با کمک مداخله نظامی ناتو صورت گرفت، تاکتیک‌های آمریکا و متحدین اروپایی آن برای شکل دادن به خاورمیانگی بزرگ دچار تحولات جدید شده است. جنبه مهمی از این تغییر تاکتیکی، آمادگی غرب است برای مداخله فعال هم‌سایسی و هم‌نظامی برای سوار شدن بر موج شوهرش‌های مردم این منطقه حساس به منظور مهار آن و منحرف کردنش برای ایجاد مدل‌های تازه سیاسی اما بر پایه همان نظام اقتصاد نیولیبرال سرمایه‌داری. در حال حاضر در امتداد مداخله برای شکل دادن به آینده مصر و تونس و لیبی و تلاش مداوم برای مهار بحران منطقه به سود غرب، سوریه و ایران دو کانون ملتهبی هستند که آمریکا و متحدین آن فعالانه تحولات آن را دنبال می‌کنند. سوریه مدتی است که در شورش پر دامنه فرو رفته و در ایران جنبش مردم همچون آتش زیر خاکستر در تب و تاب است. بنا بر این در هر دو کشور زمینه‌های تحولات جدی فراهم است. تا آنجا که به ایران بر می‌گردد برنامه خروج عنقریب سربازان امریکایی از عراق نیز بنوبه خود موجب نگرانی آمریکا از مداخله ایران در تحولات عراق شده است. علاوه بر این اسرائیل به عنوان متحد اصلی آمریکا در خاورمیانگی که با نیروی نظامی قدرتمند و برخورداری از سلاح اتمی عامل مهم حفظ موازنه قدرت در این منطقه استراتژیک به نفع غرب است، نگران از نتایج غیرقابل پیش‌بینی بهار عربی و هراس از دست‌بابی ایران به بمب اتمی، در کنار آمریکا آماده ایفای نقش است. در چنین شرایطی است که زمزمه حمله نظامی اسرائیل به ایران بلند شده است و آمریکا با اشاره به مدل لیبی از زبان خاتم کل ینتون برای پذیرش تقاضای اپوزیسیون حکومت اسلامی برای مداخله در ایران اعلام آمادگی می‌کند و در آمریکا با اشاره به برنامه هسته‌ای ایران ناکید می‌شود که گزینه نظامی در کنار گزینه دیپلماتیک روی میز است. هر چند اکثر ارزیابی‌ها احتمال مداخله نظامی اسرائیل و آمریکا را با توجه به اینکه اسرائیل نیز بدون موافقت آمریکا نمی‌تواند در این باره اقدام کند در آینده نزدیک جدی نمی‌دانند، اما در گام نخست گسترش و افزایش بی‌سابقه فشارها و اعمال تحریم‌های اقتصادی تازه در باره ایران، پیگیرانه توسط آمریکا و متحدین آن دنبال می‌شود.

از نظر سازمان ما تنها راه بستن گزینه مداخله نظامی یا تشدید سرکوب داخلی، به میدان آمدن جنبش‌های متنوع اجتماعی در ایران و همراهی با جنبش‌های جهانی علیه جنگ و علیه سرمایه‌داری است که در شرایط بحران بی‌سابقه سرمایه‌داری جهانی رو به گسترش است. اگر جنبش اصلاح طلبی در ایران چه از هراس حرکت‌های ساختار شکنانه مردم و چه در فرار از مداخله نظامی خارجی، به کنار حکومت کشانده می‌شود و بخش دیگری از اپوزیسیون که عمدتاً در خارج کشور حضور دارد نیز از سرنگونی حکومت اسلامی به شیوه خاص یعنی حتی به قیمت نابودی زیرساخت‌های اساسی اقتصاد کشور در اثر مداخله سریع نظامی و گسترش حاکمیت آمریکا و متحدینش در این منطقه استراتژیک استقبال می‌کند، جنبش مردم ایران برای آزادی و برابری اجتماعی در همه عرصه‌ها راه سوم و مستقل را بپیماید و متحدین خود را در جنبش‌های مشابه در کشورهای منطقه و در جنبش‌های ضد سرمایه‌داری و طرفدار صلح و محیط زیست که در میدان خورشید اسپانیا و وال استریته نیویورک و صدها شهر مشابه در کشورهای سرمایه‌داری جاری شده است جستجو می‌کند. این جنبش‌های بخش ضمن مخالفت قاطع با برنامه ماجراجویانه هسته‌ای ایران و سایر طرح‌های میلیتاریستی حکومت اسلامی ایران اجازه نمی‌دهد که سردمداران امپراطوری جهانی سرمایه‌داری ریاکارانه زیر پوشش مهار تولید سلاح‌های کشتار جمعی یا دفاع ریاکارانه از حقوق بشر، با مداخله نظامی و با استفاده از مدرن‌ترین سلاح‌ها زیر ساخت اقتصاد کشورها و جهان سوم را تخریب کنند و مردم بی‌دفاع را قربانی سلطه طلبی بی‌مهار خود کنند.

گسترده باد مبارزه جهانی علیه سرمایه، برای آزادی، برابری، صلح و محیط زیست!

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی ایران!

زنده باد آزادی! زنده باد سوسیالیسم!

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

پاسخ کمیته مرکزی سازمان به پرسشهای مجله آرش



پاسخ به شش پرسش در مورد "بهار عرب"

پرسش اول

1- خیزش های توده ای ضد حکومتی در کشورهای عربی چرا زنجیره ای شد؟ آیا توهم تکرار پذیری سناریوی آسان و تند آهنگ تونس، مردم این کشورها را به شوق آورد؟ اگر نه، کدام زمینه های مشترک و چه عواملی همزمانی خیزش ها را اجتناب ناپذیر ساخت و چرا فقط در چند کشور معین؟

پاسخ

ما پیشتر نیز با خیزشها و انقلابهای زنجیره‌ای در تاریخ روبرو بوده ایم. کافیست در این باره به انقلابهای سال 1848 در اروپا، موج جنگهای استقلال طلبانه در امریکای لاتین، خیزشهای 1968 در اروپا و امریکا و به انقلابهای اروپای شرقی در دو دهه پیش مراجعه کنیم؛ تا حرکت‌های تاریخی را در ابعاد بزرگ مشاهده کنیم که از یک کشور معین فراتر رفته‌اند. البته به یک معنا چیزی را از خودی در این پدیده وجود ندارد. معمولاً انقلابهای "زنجیره‌ای" در کشورهای رخ میدهد که شرایط اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی اگر نگوئیم همسان، اما مشابهی داشته باشند، و شباهت خانوادگی آنها در تمایز با سایر کشورها به نحو چشمگیری برجسته باشد. این کشورها از انقلابها و خیزشهای یک دیگر متأثر میشوند و به نوبه خود بر این روند تأثیر می‌گذارند. توجه به زمینهای مشترک در این کشورها البته تا حدی معینی به این رخداد روشنایی بیشتری میاندازد. بنابراین در گسترش انقلاب و خصلت دومینوی آن "توهمی" در کار نیست. باید به یاد داشته باشیم که این کشورها:

- الف- جزء امپراتوری عثمانی بوده‌اند
- ب- از زبان مشترکی برخوردار بوده‌اند
- ج- مذهب مشترکی داشته‌اند
- د- از حیث ملی عرب اند.

به علاوه تعقیب خیزشها و انقلابها در منطقه نشان میدهد که آنها در کشورهای رخ داده‌اند که به لحاظ سیاسی از شباهت چشمگیری برخوردارند. به طور کلی کشورهای منطقه را میتوان از زاویههای مختلفی تقسیم کرد. در این جا ما از معیار خصلت رژیم سیاسی و مولفه‌ی جغرافیایی استفاده میکنیم و کشورهای منطقه را به چند نوع تقسیم میکنیم. درنگ در مختصات رژیمهای سیاسی این کشورهای معین علاوه بر عوامل پایتختی که در بالا به آن اشاره

شد در فهم این انقلابات و خیزشها میتواند یاری دهنده باشد. کشورهای عضو اتحادیه عرب را میتوان به 4 نوع تقسیم کرد. الف- کشورهای کمیته مرکزی سازمان که رژیم سیاسی آنها را میتوان جمهوری با استبداد نظامی مشخص کرد. کشورهای کمیته مرکزی که در این نوع از نظام سیاسی می‌گنجد عبارتند از: تونس، مصر، عراق، یمن، لیبی، الجزایر سوریه. ب- رژیمهای سیاسی سلطنتی که اردن، مراکش و کشورهای عضو شورای همکاری را در بر میگیرد. ج- دولتهای حاشیهای و مستقر در جنوب صحرا نظیر سودان، جیبوتی و موریتانی د- و بالاخره لبنان از جمله کشورهای است که [در کنار اسرائیل و ترکیه] با دموکراسی نسبی مشخص میشوند. نگاهی به خاستگاه انقلابات و خیزشها نشان میدهد که آنها عموماً در نوع رژیمهای سیاسی نخست رخ داده‌اند. این رژیمها از جمله کشورهای بودند که اساساً در مبارزه علیه استعمار شکل گرفتند. آنها با وجود این که رژیمهای سیاسی دموکراتیک نبودند، اما یکرشته حقوق اجتماعی [با درجهای مختلف] را برقرار ساخته بودند. این حقوق اجتماعی در سه محور بهداشت، آموزش و اشتغال دایر بود که بعدها طی روند لیبرالیزه کردن سالهای 80 از میزان این حقوق کاسته شده و موجبات نارضایتی و اعتراض اجتماعی را فراهم ساخت. تکوین این انقلابات و خیزشها البته رعدی در آسمان بی ابر نبود و ردیای آن را میتوان از همان سالها سراغ گرفت اعتراضات کارگری محله الکبرا، جنبش کفایه... از جمله اعتراضاتی است که میتوان به آنها اشاره کرد. موج نارضایتی البته به کشورهای مزبور محدود نمانده است و دامن کشورهای نوع دوم را نیز در بر گرفته است. اما نگاه نه چندان عمیق تا این مرحله از اعتراضات نشان میدهد که آنها نه تغییر رژیم سیاسی بلکه تغییر در درون نظام را تعقیب میکنند. دامنه اعتراضات در بحرین البته گسترده است و احتمال این که پیامدهای مهمی در صحنه سیاسی این کشور داشته باشد دور از ذهن نیست. سیر رویدادها تاکنون نشان میدهد مرکز جوش و خروش سیاسی در رژیمهای نوع اول و با ابعاد کمتر در رژیم نوع دوم دیده میشود. این سخن البته نباید به این معنا فهمیده شود که انکشاف این حرکت های بزرگ دامن کشورهای دیگر منطقه را در بر نگیرد. اما پرسش مرکزی تا این لحظه این است که خاستگاه این انقلابات و خیزشها در چه عواملی باید سراغ گرفت؟ تردیدی نیست که نه در کشورهای عربی و نه در تاریخ انقلابات در سراسر جهان هیچ رخدادی با این عظمت را نمیتوان با عاملی یکتا تبیین کرد. انقلابات مفصلبندی عواملی متعددی است که در یک فرصت سیاسی مناسب سر بر میآورند. به طور کلی انقلابات را نه میتوان به عوامل ساختاری فروگاست و نه میتوان صرفاً با نقش کنشگران سیاسی تبیین کرد. در این جا فرصت نیست که به طور مبسوط به این مولفها و به عوامل دست اندر کار در این انقلابات پرداخت؛ تنها میتوان به بیان چکیده آنها اشاره کرد. نتولیرالیزم اولین عاملی است که مخصوصاً در کشور تونس و مصر- که دامنه تغییر در این دو کشور نسبت به سایر کشورها ابعاد بزرگتری پیدا کرده است- نقش مهمی در تکوین این رخدادها ایفا کرده است. دومین عاملی که به سهم خود در پیوند با عامل اول در این خیزشها و انقلابات رل موثری داشته رشد جمعیت و مخصوصاً نقش جوانان در این میان بوده است. نگاهی به این محور از بحث نشان میدهد که رشد جمعیت این منطقه از همه بخشهای دنیا بیشتر بوده است. وزن بیکاران مخصوصاً در 10 تا 15 سال گذشته ابعاد غیرقابل تحملی پیدا کرده است. این رشد جمعیت 3% رشد - با رشد اقتصاد و رشد اشتغال متناظر نبوده بلکه برعکس با مشخصه رکود توأم بوده است در حالی که میدانیم به ازای هر میزان رشد جمعیت - اگر نخواهد به بحران بیکاری بیانجامد- باید رشد اقتصادی دوبرابر باشد. بحران اقتصادی کشورهای بزرگ سرمایه داری یک رشته پیامدهایی برای این جوامع در بر داشته که از جمله میتوان به کاهش سرمایه‌گذاری، کاهش درآمد حاصله از صنعت توریسم، کاهش صادرات، کاهش ارزش دریافتی از کارگران مهاجر این کشورها یاد کرد که نتیجه بلافاصل آن افزایش سرسامآوری بیکاری در کشورهای مزبور بوده است. افزایش قیمت نفت، افزایش قیمت انرژی نیز به نوبه خود در تکوین بحران در این کشورها نقش موثری داشته‌اند. اگر دیکتاتوری فاسد و طولانی حاکم بر این کشورها و اختلاف اعراب و اسرائیل و مبارزه علیه تروریسم را در کنار عوامل فرهنگی این کشورها قرار دهیم در یک ترکیب معین مواد انفجاری را فراهم می‌آورد که تنها به خودسوزی بو عزیز یی خالد سعید نیاز دارد تا شعله ور شود.

پرسش دوم

2- آیا زنجیره‌ای این خیزشها در جهان عرب، فقط مجموعه ای از چند حادثه‌ی سیاسی است یا یک رخداد تاریخی؟ به عبارت دیگر صرفنظر از نتایج سیاسی و اجتماعی کوتاه مدت آن ها در هریک از این کشورها، آیا روند بازگشت ناپذیری در منطقه اتفاق افتاده و حرکت عمومی ناگزیری آغاز شده است؛ همچنان که پنجاه سال پیش در همین کشورها با کودتاهای ضد استعماری ورقی تاریخی برگشت؟

پاسخ

از کشورهای دسته دوم معتدلتر اند در حالی که در گروه اخیر یک نیروی افراطیتر و نیرومندتر اند. با توجه به این واقعیتهاست که به قول آرش "همزمانی خیزشها" به امری اجتنابناپذیر تبدیل شده است. اما راه پیشروی آنها به سبب همین تمایزات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی یکسان نیست. به نظر میرسد مسیر سرنوشتی در دسته دوم از میان آتش و خون میگذرد. نمونه سوریه و لیبی را به خوبی دارد نشان میدهد.

پرسش چهارم

4- دسته ای از حکومتیان ایران ناخشنود از این واقعیت کنونی که مردمان عرب اسلامگرا و خواستار حکومت اسلامی نیستند و هم چنین به بهانه های کوناگون از جمله مداخله گری دولت های غربی، آن ها را ساخته و پرداخته غرب و اسرائیل قلمداد می کنند و دسته دیگر از آنها، به این امید که جریانات اسلامگرا در این جنبش ها تقویت شده و رهبری آن ها را به دست بیاورند، ادعا می کنند که آن ها در پی چیزی جز "بیداری اسلامی" در منطقه و رسیدن امواج انقلاب اسلامی ایران به سواحل آبی و خاکی این کشورها نیستند. با توجه به مجموعه شرائط حاکم بر این جنبش ها و ظرفیت های متناقض موجود، به خصوص وضعیت رهبری این جنبش ها و مداخله گری خارجی، شانس استقرار یک رژیم سیاسی - اقتصادی دمکراتیک و یا ریسک عقیم شدن آن ها با مداخلات امپریالیستی و یا حتا چشم انداز تکوین رژیم اسلامی چقدر است؟

پاسخ

از میان چشماندازهایی که آرش برشمرده است باید گفت که مدل جمهوری اسلامی برای آینده این کشورها از شانس بسیار ضعیفی برخوردار است: با توجه به بافت جوان و فضای حاکم بر فرهنگ آنها، شکست مدل انقلاب اسلامی در ایران، و تفاوت در فرآیندی که از اسلام در این کشورها وجود دارد؛ و وزن مخصوص نیروهای غیراسلامی. همسویی غرب با حرکت این جوامع و دفرمه کردن آن تا حالا سیاست اصلی کشورهای سرمایه داری را تشکیل میدهد است. نمونه لیبی البته نباید نادیده گرفته شود اما به نظر میرسد که غرب تا آنجا که ممکن است مداخله نظامی مستقیم را تا کنون به مثابه سیاست محوری خود بر روی میز نهاده است. از آن جا که هنوز دستگاه حکومتی این کشورها در هم شکسته نشده، و نیروهای ترقیبخواه با پلانفرم روشن در این مبارزات دست بالا را پیدا نکرده اند چشمانداز دموکراسی در این جوامع باز است. با این وجود به قول حازم قندیل موقعیت عمومی این جوامع نسبت به گذشته اگر بهتر نشود، بدتر خواهد شد.

پرسش پنجم

5- اگر در تونس و مصر نیروهای امنیتی و ارتش بجای تداوم و تعمیق سرکوب، با اتخاذ تاکتیک تحبیب مردم و قربانی کردن بن علی و مبارک، به مهار جنبش برآمدند و نظام را از گزند گسترش و تعمیق حرکت مردمی حفظ کردند، به نظر می رسد که حاکمان لیبی و سوریه و یمن الگوی خامنه ای- احمدی نژاد را سرمشق قرار داده اند. این که حاکمان از جنبش های کشورهای دیگر درس می گیرند، جنبش های آزادی خواه و برابری طلب ایران و عرب در همین مسیر است که تا به حال طی کرده اند، چه آموزه هایی برای یکدیگر دارند؟

پاسخ

در این پرسش آرش پیشفرضی وجود که گویا این نیروهای امنیتی و ارتش هستند که تنها فاعل صحنه سیاسی این دو کشور اند. تصادفا همین سیاست "تحبیب مردم" نشانهی فشار مردم بر سیاست حاکم بر گذشته و تغییر آنرا نشان میدهد. تکوین وضعیت جدید را برعکس باید از تعامل و برهمکنش بازیگران صحنه سیاسی تبیین کرد. در این نکته که حاکمان لیبی مدل رژیم سیاسی ایران را سرمشق قرار داده اند حقیقتی نهفته است شاید این شباهت خیره کننده را بتوان با استقلال این رژیمها و انزوای بینالمللی آنها در جامعه بین المللی بتوان توضیح داد. اما بگذارید قبل از این که به این موضوع بپردازیم که جنبش اعتراضی کشورمان چه آموزه هایی را باید از "انقلاب عربی" یاد بگیرد، به طور اجمالی به تمایزهای این کشورها نگاهی بیافکنیم. جنبش اعتراضی کشورمان چه از نظر رژیم سیاسی حاکم، چه از حیث مختصات جنبش در جامعه مدنی، و چه از منظر و رویکرد اپوزیسیون با انقلابهای تونس و مصر تفاوتی دارد. از زاویه رژیم سیاسی باید گفت که رژیم اسلامی به مراتب از رژیم بن علی و مبارک مستحکمتر است. این رژیم به واسطه تعبیه دستگاه سرکوب ایدئولوژیک، به سبب برخورداری از دستگاه ایدئولوژیک نیرومند و به علت برخورداری از درآمد ناشی از فروش نفت که

تردیدی نیست که ابعاد و اهمیت این خیزشها و انقلابها از چارچوب تنگ یک حادثه سیاسی فراتر میروند و با رخدادهای بزرگ تاریخی قابل مقایسه اند. این رخداد بزرگ تاریخی در شرایطی اتفاق افتاد که دو دهه از فروپاشی اردوگاه شوروی گذشته بود و آوازهگران سرمایه با شعارهای "پایان تاریخ"، "پایان ایدئولوژی"، "پایان انقلابات" بی مهار در اقصا نقاط کره خاکی دست به پیشروی زده و جهانی شدن سرمایه را نوید میدادند. به علاوه در شرایطی که نیروهای ترقی خواه و مدافع آزادی و برابری به سبب فقدان یک بدیل روشن و افقهای مشهود در شرایط کاملا تدافعی به سر میبردند. تکوین "انقلابهای عربی" ضربه موثری بر مشروعیت ایدئولوژیک سرمایه و مدافعان رنگارنگ آن فرود آورد. بدین اعتبار میتوان گفت آواری که بر اثر سقوط جوامع نوع شوروی بر سر بشریت ترقیخواه فرود آمده بود به پایان خود رسیده، اما هنوز عصر جدید گشوده نشده است. از منظر ما پرسش مرکزی در این لحظه از صحنه سیاسی کشورهای عربی این نیست که خطر بازگشت به دوران قبل از زمینهای عینی مشروعیت برخوردار است- که از نظر ما این احتمال اگر نگوئیم ناممکن بسیار دشوار است- بلکه پرسش مرکزی این است که روند حرکت مردم منطقه تا کجا میتواند به پیش برود. نگاهی به مختصات صحنه سیاسی نشان میدهد دستگاههای دولتی سابق در هم نشکستند. احزاب اسلامی در این جوامع با اسلام سیاسی خمینی تفاوتی دارند آنها فاقد یک رهبری فرهمند اند، و در بین نیروهای سیاسی برخلاف انقلاب ایران از هژمونی بلامنازع محروم اند. این احزاب البته به یک درجه بنیادگرا نیستند و تفاوتی معینی در درون آنها قابل تشخیص است، اما نسبت به سایر احزاب سیاسی دیگر از قدرت معینی برخوردارند؛ و یکی از بازیگران صحنه سیاسی منطقه به شمار میروند. نیروهای لیبرال و نیروهای مترقی و چپ منطقه نیز هر یک در این توازن قوا نقش معینی بازی میکنند و به یک معنا در یک تعادل و هموزنی با اسلام گرایان قرار دارند. وانگهی هنوز نمیتوان از درهم شکستن کامل دستگاه حکومتی سخن گفت و آنها نیز در صحنه سیاسی نقش معینی ایفا میکنند. به علاوه به نظر میرسد که یک هماهنگی یا سازش در پشت پرده بین ارتش و نیروهای اسلامی- باب طبع غرب- برقرار شده است. آرایش صحنه سیاسی از برآیند مجموع این نیروها تکوین یافته و به نوبه خود جهتگیری آتی این جوامع رقم خواهد زد. به نظر میرسد که مدل ترکیه (AKP) اگر نخواهیم دست به پیشگویی دست بزیم از شانس مهمی در آینده این جوامع برخوردار است.

پرسش سوم

3- آیا این جنبش های زنجیره ای که همچون واگن های متعدد قطار همزمان به راه افتاده اند، در ساختارهای سیاسی و نظامی و بافت های اجتماعی کم و بیش متفاوت، می توانند به حرکت با هم ادامه دهند و سرنوشت یکسانی (اعم از پیروزی یا شکست) بیابند؟

پاسخ

به سبب یک رشته مختصات مشترک که در بالا بر شمردیم حرکت این جوامع میتواند شباهتهایی با هم داشته باشند معذرا به علت نوع رژیمهای سیاسی، استحکام یا تضعیف جامعه مدنی، درجه پیوند با بازار جهانی، نقش و وزن اپوزیسیون ترقی خواه، نمیتوان تفاوت مسیر حرکت این جوامع را یکسر نادیده انگاشت. از این رو به نظر میرسد که رصد کردن "سرنوشت یکسان" برای این جوامع نمیتواند محلی از اعراب داشته باشد. کافیست در این باره به تمایزات در درون کشورهای نوع اول نگاهی بیافکنیم که شباهت خانوادگی معینی دارند که آنها را از کشورهای نوع سلطنتی یا حاشیهای جدا میکند. کشورهای نوع اول -یعنی جمهوریهای استوار بر استبداد نظامی- خود به دو دسته تقسیم میشوند: تونس و مصر از جمله جمهوریهای مستبد نظامی بودند که با الجزایر، لیبی، یمن ، سوریه، عراق تفاوتی دارند، آنها از جامعه مدنی شادابتر و نیرومندتری نسبت به کشورهای دسته دوم برخوردار بوده اند. گروه اول از طبقه سرمایه دار قویتری برخوردار است در حالی که گروه دوم یک بورژوازی ضعیفتر دارد. تونس و مصر از نقطه نظر اجرای سیاست نولیبرالی نسبت به سایر کشورها قاطعتر عمل کرده اند و از این رو در معرض عواقب و پیامدهای وخیم آن قرار گرفتند. در حالی که در دسته دوم، مردم اساسا بر اثر فساد و شکاف اجتماعی ناشی از سیاستهای بخش ممتاز بورژوازی حاکم به میدان آمده اند. دستگاههای سرکوب در تونس مصر بر شکافی در بین بخش امنیت و ارتش پا گرفته در حالی که در کشورهای دسته دوم، دستگاه سرکوب از یک پارچگی و وفاداری به رژیم سیاسی به سبب امتیازات معین مالی بیشتر برخوردار است. در تونس و مصر اخوان مسلمین

استقلال معینی را از طبقات پرداختکننده ی مالیات موجب میشود با رژیم تونس و مصر که در فضای مابین نیروی پلیس و ارتش، بین دستگاه اداری- بورکراتیک با نیروی سرکوب و بین دولت و جامعه مدنی بی‌توجهت میگردند به مراتب قویتر است.

اگر به مختصات جنبشهای اجتماعی این کشورها نیز خیره شویم، جنبش اعتراضی در کشور ما به لحاظ دامنه و وسعت آن اساسا به پایتخت و یکی دو شهر مهم منحصر ماند، در حالی که جنبش اعتراضی در تونس و مصر شهرهای بیشتری را در بر گرفت. به علاوه از نقطه نظر ترکیب جنبش نیز در ایران لایه‌های متوسط شهری در میان بافت شرکتکنندگان وزن قابل توجهی داشتند، بر عکس در کشورهای تونس و مصر این لایه‌های پایینی بودند که در ترکیب جمعیت اعتراضی از وزن سنگینی برخوردار بودند. وانگهی در ایران بسیج مردم از حوزه‌ی سیاسی شروع شد و در همان محدوده باقی ماند و به حوزه‌های اقتصادی - اجتماعی فرا نرید. در حالی که دو کشور تونس و مصر مبارزه از حوزه‌ی اقتصادی- اجتماعی شروع شد و در مسیر خود رادیکالیزه گشت و ساختار سیاسی را آماج حمله خود قرار داد.

و بالاخره اگر بخواهیم از زاویه ی اپورسیون نیز به مساله نزدیک شویم ملاحظه میکنیم که اطلاحتلیان در جنبش اعتراضی ایران نیروی مهمی به شمار میروند و به لحاظ پلانفرم در کادر جمهوری اسلامی باقی ماندند و در عین حال با انقلاب نیز مخالف بودند. در حالی که در تونس و مصر تغییر رژیم به نحو قاطعتری در میان جنبش مردمی مطرح بود و ملزومات عملی آن نیز سازماندهی شد. سرنوشت ما بیش از آن که با تونس و مصر شباهت داشته باشد با سوریه و لیبی و یمن بیشتر شباهت دارد. برای این که جنبش اعتراضی کشورمان از موقعیت کنونی خود خارج شود و مسیر مطلوبی را در پیش بگیرد باید بر 4 چالش اساسی فایق آید و توازن قوا را به ضرر دستگاه ولایت بر هم زند. الف- در دوره آتی مبارزه، بدون مفصلبندی و پیوند جنبش مبارزه علیه استبداد با جنبشهای اخص اجتماعی نظیر جنبش کارگری، نهیستان شهری، زنان، ملیتها، جوانان، اقلیتهای مذهبی... تغییر این تعادل سیاسی ناممکن است. بنابراین به میدان آمدن این جنبشها با پرچم و قامت افراشته‌ی خود یکی از شرایط لازم در تحول شرایط سیاسی و ضامن اصلی شرایط موفقیت آن به شمار میرود. در غیر این صورت میتواند یک شکست تراژیک آن را تهدید کند. ب- مفصلبندی این جنبشها بدون طرح مطالباتی که این نیروها برای آن پیکار میکنند اگر نتوانیم ناممکن، دستکم در دراز مدت نمیتواند دوام و بقا داشته باشد. بنابراین هر برخورد ابرازی به این جنبشها قبل از هرچیز به نبرد علیه استبداد آسیب میرساند. ازاینرو، در شرایط کنونی بحث بر سر این نیست که جنبشهای اجتماعی باید وارد میدان نبرد شوند، بلکه مساله مرکزی صحنه‌ی سیاسی ایران این است که الزامهای حضور آنها چگونه فراهم میشود. به سخن دیگر نه ضرورت آمدن این جنبشها، بلکه راه به میدان آمدن آنها پرسشی است که باید پاسخ شایسته خود را دریافت کند. ج- نبرد رویارو که اساسا در اعتراضهای خیابانی خود را به نمایش گذاشته است میبایست با سازماندهی نبردهای موضعی، استفاده از نافرمانی مدنی در شرایط مشخص طبقات و لایه‌های اجتماعی در گسترهی سراسر کشور پیوند یابد. اولی مشروعیت رژیم را هر چه بیشتر به چالش میکشد و دومی قوای سرکوب آن را پراکنده و فرسوده میسازد. تلفیق این دو نبرد، یک شرط اساسی دیگر برای برون رفت از تعادل سیاسی حاضر است. د- جنبش اعتراضی باید در زمینه سازماندهی برتقابل شبکه مجازی- شبکه واقعی از یک سو، و سازماندهی افقی- عمودی از سوی دیگر فایق آید. جنبش اعتراضی در نبرد با رژیم سفاک و بیچپدهی جمهوری اسلامی به تنوع سازماندهی نیاز دارد و باید از برخورد لوکس در بی نیازی از نوع معینی از سازماندهی پرهیز کند و از تقابل آفرینی مصنوعی یا از تعمیم و آرمانی کردن یک شکل از سازماندهی، که کارکرد معینی در یک مقطع از مبارزه سیاسی دارد، برای همه دوره‌ها و شرایط سیاسی اجتناب کند. هر ساختار سازمانی به سطح معینی از مبارزه، به مطالبات معینی، به اشکال مبارزه خاصی خدمت میکند، هنوز در تجربه و خزانه مبارزاتی مردم شکلی از سازماندهی کشف نشده است که برای همه دوره های مبارزه و برای همه عصرها کارآیی عملی داشته باشد.

پرسش ششم

6- برخی می گویند این جنبش های تاکنون مسالمت آمیز، وقتی بی رحمانه به خاک و خون کشیده می شوند، بدون دخالتگری نظامی خارجی چطور می‌توانند بر حکومت های تا دندان مسلح و انعطاف ناپذیری مثل حکومت های قذافی و اسد و عبدالله صالح غلبه کنند؟ آیا به راستی جز تسلیم به این حکومت ها و یا طلب مداخله نظامی خارجی، راه دیگری برای پیشرفت این جنبش ها وجود ندارد؟

پاسخ

تردید نیست که راه سومی در برابر تسلیم به این حکومتها و دفاع از مداخله نظامی وجود دارد. تاریخ قلمرو امکانات باز و گشوده است و هیچ طرح مقدری برای آینده‌ی کشورها وجود ندارد. همه چیز به تعامل و مبارزه بین نیروها بستگی دارد که نتیجه آن همیشه از اراده هر یک از بازیگران صحنه‌ی سیاسی فراتر میرود. ما ناگزیریم بر خود جنبش مردمی کشورمان تکیه کنیم. وگرنه دیگران به آسانی میتوانند خواسته‌های ما را دگرگون و ابر سرسازند و سرنوشت ما را تعیین کنند. برای جنبش اعتراضی کشورمان جز به میدان آمدن هر چه وسیعتر مردم، جذب هر چه بیشتر گروههای مختلف به جنبش نظیر زنان، اقلیتهای ملی، مذهبی و در راس همه جنبش طبقاتی کارگران که ظرفیتهای آن را در به زانو در آوردن رژیم شاده مشاهده کردیم راهی اصولی، موجه و استوار بر منافع مردم کشورمان وجود ندارد.

ما باید کماکان از اصل تعیین سرنوشت مردم کشورمان به دست خود دفاع کنیم و از یکسو با تسلیم طلبی و از سوی دیگر با مداخله خارجی مبارزه کنیم. اگر "استحاله رژیم"، "اصلاح رژیم"، "اجرای بی تنازل قانون اساسی" و رشکستگی خود را نشان داده‌اند؛ تجربه افغانستان، عراق نیز بی راهه بودن خود را به نحو روشنی عیان ساخته‌اند. اگر نقش نیروهای خارجی در سرنگونی رژیم تعیین کننده باشد تردیدی نباید به خود راه داد که بدیل جایگزین آن نیز از طریق آنها تعیین میگردد.

اما در باره روش مبارزه عدم خشونت و خشونت موجه از یک سو و امر اصلاح و انقلاب به دو نکته اشاره میکنیم:

الف- بحث خشونت و مسالمت: در شرایط کنونی جنبش اعتراضی باید استفاده از روش مسالمتآمیز مبارزه برای تودهای کردن هر چه بیشتر جنبش را به گونهای پیش ببرد که به تقویت گفتمان مدافعان نفی استفاده از دفاع مشروع منجر نگردد. به تجربه میدانیم که نفی دفاع از خود تنها به بقا و دوام سلطه باری میرساند نه نفی آن، وانگهی ستمکاران را جریرت میکند و به نفی خشونت نمی انجامد که سهل است، خشونت دولتی را هم نهاد میسازد. بنابراین تشریح منطق دفاع از خود در برابر رژیم اسلامی یکی از الزامهای مبارزه علیه آن به شمار میرود. به قول ماندلا "حملات جانور وحشی را با دست خالی نمیتوان دفع کرد". البته جا انداختن دفاع فعال در شرایط معینی از مبارزه، تحت هیچ شرایطی نباید به ستایش رومانتیک مبارزه خشونتآمیز بیانجامد. چپ باید از ستایش رومانتیک از خشونت فاصله بگیرد و باید بر این نکته تاکید کند که خشونت در صورتی که حتی به عنوان امر دفاعی اجتنابناپذیر شود "باید موقت، مشروط و کنترل شده" صورت گیرد؛ و گرنه میتواند به ضد خود بدل گردد.

ب- اصلاح و انقلاب چالش دیگری است که جنبش اعتراضی در شرایط کنونی با آن مواجه است. در حالی که چپ نباید نسبت به ذره‌ای از اصلاحات در شرایط زندگی مردم بی تفاوت باشد، می بایست با منطق روشن ضرورت و چرایی درهم شکستن ساختارهای مسلط را برای تکوین حتی دموکراسی نیمیند، در پیکار علیه رژیم اسلامی نشان دهد و با مدافعان ایدئولوژیک پرستش اصلاحطلبی دست و پنجه نرم کند. باید به یاد داشته باشیم که در این جنبش، عده‌های حتی شیوه‌های فراقانونی را برای اصلاحات، و برخی اصلاحات را برای انقلاب میخواهند و بالاخره عده‌های خود انقلاب را برای رهایی مردم. تنوع رویکرد، تنوع جایگاه و منافع اجتماعی را منعکس میکند. و چپ باید به گونهای حرکت کند که به تقویت جریانات سیاسی رقیب منجر نگردد و شرایط برآمد خود را مساعد سازد.

منبع : مجله آرش شماره 107 - مهر 1390 - اکتبر 2011



پاسخ به 12 پرسش در مورد مسائل کارگری

پرسش اول

۱ - پراکندگی و ضعف تشکیلاتی جنبش کارگری ایران محصول چه عواملی است؟ بعضی ها رژیم های دیکتاتوری هاری را که هر نوع تشکل مستقل را سرکوب می کنند ، علت اصلی می دانند و بعضی ها فرمیسم و سازشکاری و بعضی های دیگر چپ روی های فعالان کارگری و چپ را ، شما چه نظری دارید؟ ویژگی های اقتصادی ایران و مخصوصاً نقش دولت رانت خوار نفتی را در این میان چگونه ارزیابی می کنید؟ برای بیرون آمدن از این پراکندگی چه باید کرد و از چه راهکارها و از چه نوع سازماندهی باید بهره جست؟

پاسخ

از منظر ما مهمترین عوامل نامساعد برای تشکل مستقل کارگری را میتوان در سه رده اصلی طبقه بندی کرد. این سه عامل بازدارنده عبارتند از: مختصات دولت در ایران، ویژگی ساختار اقتصاد کشور، و خصوصیات و ترکیب ویژه ای که اردوی جنبش کارگری از آن برخوردار است. هر یک از این عوامل از اجزای معینی تشکیل شده و تاثیر متقابل بر یک دیگر دارند و از توضیح تاثیر متقابل همی این اجزا می توان موانع سازمان یابی کارگران در ایران را به خوبی توضیح داد. پس بگذارید هر یک از این عوامل را به طور مشخص تری بیان کنیم.

مختصات دولت به عنوان عامل نامساعد سازمان یابی کارگران

در این محور، به چهار خصلت رژیم سیاسی در ایران اشاره می کنیم: الف: خصلت استبدادی رژیم سیاسی ایران؛ ب: دولت رانت خور نفتی؛ ج: نقش تخریبی رژیم های ایران؛ د: خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم های حاکم.

1_ خصلت استبدادی رژیم سیاسی، بی تردید مهمترین یا یکی از مهمترین عوامل نامساعد برای سازمان یابی کارگران است. تاکید بر این نکته به معنای نقش منفی خصلت استبدادی رژیم های سیاسی در سازمان یابی است. اما دشوار شدن سازمان یابی با «ناممکن بودن» آن یک سان نیست. در رژیم های استبدادی، هر نوع سازمان یابی و از جمله سازمان یابی کارگری دشوار است. اما حتا دشوارترین شرایط را نیز نمی توان و نباید شرایط ناممکن برای سازمان یابی تلقی کرد. به نظر ما، استبداد سیاسی، بود و نبود تشکل را تعیین نمی کند، شکل و ابعاد آن را تعیین می کند. قانونی یا غیرقانونی، نهادی یا جنبشی بودن، آن را تعیین می کند. معهداً نقش منفی آن را عدم سازمان یابی کارگری تحت هیچ شرایطی نمیتوان نادیده انگاشت

2_ دولت رانت خوار نفتی، لاقلاً در سی چهل ساله اخیر تاریخ ایران، یکی از مهمترین عوامل نامساعد برای تکوین تشکل مستقل کارگری بوده است. دولت رانت خوار دولتی است که بخش اعظم یا بخش مهمی از درآمدش را نه از طریق مالیات، بلکه از منابعی کم و بیش مستقل از فعالیت های اقتصادی جمعیت کشور به دست می آورد. و بنابراین به لحاظ منابع مالی، به نوعی استقلال در مقابل طبقات کشور دست می یابد. در ایران، اثرات نامساعد دولت نفتی بر سازمان یابی کارگران از دو لحاظ برجستگی خاص داشته و دارد. اولاً: از طریق دامن زدن به اقتصاد انگلی، که امکانات اشتغال مولد را پایین می آورد و در نتیجه، موقعیت عمومی مزد و حقوق بگیران را تضعیف می کند؛ ثانیاً: از طریق به وجود آوردن گروه نسبتاً بزرگی از مزد و حقوق بگیران، که گمان می کنند از حق کار برخوردارند و شغل های ایشان را نوعی حق کسب شده تلقی می کنند. این پدیده مخصوصاً بعد از رونق نفتی و افزایش قیمت آن در اوایل سال های پنجاه، تاثیرات معینی بر لایه هایی از اقشار جامعه ای ما بر جای گذاشته است. به قول آصف بیات این امر به «بی قواره کردن» یافت طبقه، ارتقای موقعیت اجتماعی لایه های مهاجر از روستا به شهر، ناموزونی در میان اقشار کارگران و... از جمله عوارض منفی بر کل موقعیت کارگران بوده

است. به عبارت دیگر، دولت نفتی باعث شده است، که هم وزن کارگران صنعتی مدرن در کل نیروی کار فعال ایران پایین باشد و هم بخشی از کارگران گمان بکنند سرنوشتی متفاوت و موقعیتی نسبتاً قابل تحمل در مقایسه با کل محرومان و تهی دستان جامعه دارند.

3_ هر دولت استبدادی یا بناپراتیستی و حتا هر دولت رانتی لزوماً و ضرورتاً ضد صنعت و مخالف با توسعه اقتصادی نیست در ایران، اما نقش دولت ها در قبال توسعه اقتصادی، عوارض و نتایج پر دامنه ای دارد که نمی توان آن را نادیده گرفت. در ایران، نگاهی به سیاست ها، جهت گیری ها و اقدامات جمهوری اسلامی نشان می دهد، که در سه دهه ای گذشته این رژیم نه تنها فاعل و عامل توسعه اقتصادی نبوده، نه تنها نسبت به اقتصاد جامعه در نقش خنثی و بی طرف ظاهر نشده، بلکه به طور فعال در جهت تخریب آن عمل کرده است. کافی است به شرایط نامان سرمایه گذاری یا به اتلاف سرمایه ی انسانی، به هدر دادن بیش از 500 میلیارد دلار بابت جنگ هشت ساله، به اتخاذ سیاست های ضد و نقیض نظیر اولویت کشاورزی، تعدیل اقتصادی و طرح بنگاه های زود بازده ... اشاره کرد، تا ابعاد و میزان خرابی در عرصه اقتصادی را مشاهده کرد.

4_ خصلت کورپراتیستی نهادهای کارگری رژیم های حاکم نیز یکی از موانع مهم سازمان یابی مستقل کارگری در ایران بوده است. در دوره ی شاه، شورایی به نام شورای سهیم کردن در کارخانه ها شکل گرفت که به قول شاه، وظیفه ی «علاقه مند کردن کارگران به محیط کار» را به عهده داشت. در دوره ی بعد از سقوط شاه نیز خصلت بناپراتیستی - مذهبی رژیم اسلامی، گرایش کورپراتیستی در جامعه ی ما را تقویت کرده است. مینای اعتقادی جمهوری اسلامی، مرزبندی بین مسلمان و غیر مسلمان است، که مرزهای طبقاتی را آلوده می کند و این تمایز را تحت شعار «وحدت امت اسلامی» محو می سازد. درهم آمیزی مرز طبقه ی کارگر با سرمایه دار، کمک می کند زمینه ی سازش و همسازی طبقاتی تقویت شده و هویت مستقل کارگران در سایه قرار گیرد. رژیم اسلامی با استفاده ی فعال از مفهوم «امت اسلامی» سعی کرده است جمعی از طرف داران خود را سازمان دهد، تا تشکل غیر «امتی ها» را درهم شکند. مفهوم «امت» برای رژیم اسلامی، کارکردی شبیه «ملت» در رژیم های فاشیستی یا شبه فاشیستی در بر دارد. رژیم از این طریق توانست با تعبیه ی نهادهای کارگری خاص خود، نظیر خانه ی کارگر و شوراهای و انجمن های اسلامی در اوایل انقلاب، شوراهای و اتحادیه های کارگری را درهم شکند و بعدها نیز از شکل گیری مجدد آن ها جلوگیری به عمل آورد. البته هر چه از عمر رژیم اسلامی میگذرد استفاده از ابزارهای مفهومی ایدئولوژیک رنگ باخندند و با جدایی کارکرد خانه کارگر از حزب اسلامی کار تلاش کردند اولی را به نهاد صنفی "جامعه کارگری" مبدل سازند که جز لاغر شدن هر چه بیشتر این تشکل دولتی نتیجهای برای این نهادها در بر نداشت.

ویژگی ساختار اقتصاد به عنوان عامل نامساعد سازمان یابی کارگران

در این محور بحث، ما به وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران، به وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، به نقش دولت به عنوان بزرگترین کارفرما، و بالاخره به نقش بورژوازی ممتاز در جمهوری اسلامی به عنوان موانع سازمان یابی اشاره می کنیم.

الف: وزن سنگین سوداگری در اقتصاد ایران را باید یکی از نتایج دولت نفتی تلقی کرد، اما به لحاظ دیگری می توان آن را عاملی مستقل به حساب آورد. حقیقت این است، که هر دولت نفتی ضرورتاً به گسترش سوداگری دامن نمی زند. سوداگری محصول شرایط خاصی است. در ایران، قبل از انقلاب نیز سوداگری وزن سنگینی در اقتصاد داشت. بعد از افزایش جهش آسای درآمد نفت در سال 1352، سوداگری به صورتی شتابان گسترش یافت؛ زیرا بستر مناسبی برای توزیع درآمد نفت در میان تمام عناصر انگلی رژیم شاهنشاهی فراهم می آورد. اما بعد از انقلاب، گسترش سوداگری به دو دلیل دامنه ای پیدا کرد که قبلاً هرگز سابقه نداشت. اولاً: محاصره ی اقتصادی کشور (به دنبال گروگان گیری) و بلافاصله به دنبال آن، شروع جنگ ایران - عراق (یعنی طولانی ترین جنگ قرن بیستم) به مدت یک دهه ی تمام در ایران اختلالات اقتصادی عظیمی به وجود آورد، که در طول آن نه

تنها سوداگری به نحوی جهش آسا گسترش یافت، بلکه بخش اعظم بورژوازی ایران را به سوداگری کشاند و در حفظ و گسترش آن ذی‌نفع ساخت؛ ثانیاً: در نتیجه همین اختلالات، کاهش ارزش پول ملی (بیش از صد برابر در طول دو دهه) هم راه با کنترل نرخ ارز توسط دولت (و مخصوصاً تعیین نرخ‌های مختلف برای معاملات مختلف) به اضافه درآمد نفت، پستر مناسبی برای رشد سرطانی سوداگری به وجود آورد و بورژوازی ممتاز (یعنی سرمایه‌داران پیوند خورده با قدرت‌مندان سیاسی) را به نیرومندترین عامل و حاصل سوداگری تبدیل کرد. این سوداگری گسترده از چند جهت اثرات نامساعدی روی سازمان‌یابی کارگران دارد. اولاً: از طریق مسدود کردن فرصت‌های اشتغال و در نتیجه، افزایش عرضه‌ی نیروی کار در مقایسه با تقاضای آن، که قدرت چانه‌زنی کارگران شاغل را در مقابل سرمایه‌کاهش می‌دهد؛ ثانیاً: از طریق درهم شکستن کشاورزی در داخل ایران و بنابراین، بالا بردن بهای کالای دست‌مزدی در طول زمان؛ و ثالثاً: از طریق گسترش فاصله‌ی طبقاتی.

ب: وزن بالای اقتصاد سیاه در کل اقتصاد کشور، اقتصاد سیاه (یا سایه یا غیر رسمی) معمولاً به درجات مختلف در تمام کشورهای سرمایه‌داری (و حتی سرمایه‌داری‌های پیش‌رفته) وجود دارد. اما هر قدر وزن اقتصاد سیاه در کل اقتصاد یک کشور سنگین‌تر باشد، شرایط برای هم بستگی طبقاتی و سازمان‌یابی کارگران نامساعدتر می‌گردد. در ایران، به دلیل وجود دولت نفتی، بورژوازی ممتاز نیرومند، و سوداگری گسترده، وزن اقتصاد سیاه بسیار سنگین است. تا حدی که اکنون در کشور ما، آمار رسمی در غالب حوزه‌های زندگی اجتماعی کاملاً غیر قابل اعتماد و بی‌ارزش است. این اقتصاد سیاه است که کارگران را وادار می‌کند، و هم به آن‌ها امکان می‌دهد، که در آن واحد چند جا کار کنند. این که بخش مهمی از مزد و حقوق بگیران کشور در آن واحد چند کار دارند، بدین معناست که اولاً: مرز میان کارگر رسمی و غیر رسمی و مرز میان کارگر و مثلاً فروشنده‌ی دوره گرد بهم بریزد و مثلاً کارگر کارگاه صنعتی بزرگ در عین حال کارگر یک کارگاه کوچک غیر مشمول قانون کار باشد؛ ثانیاً: هم بستگی میان کارگران ضعیف‌تر گردد و هر یک از آن‌ها برای شکار شغل دیگری به رقابت با او برخیزد؛ ثالثاً: قدرت چانه‌زنی همه‌ی کارگران در مقابل سرمایه سقوط کند؛ رابعاً: وضع کارگران غیرماهر و غیر منعطف بدتر و بدتر شود.

ج: نقش دولت به عنوان بزرگ‌ترین کارفرمای کشور، یکی از عواملی است که در مجموع بر سازمان‌یابی کارگران اثرات نامساعدی می‌گذارد. دولت در ایران، مالکیت غالب بخش‌های کلیدی اقتصاد را به عهده دارد. در این جا کارکنان «بخش عمومی» با دولت روبرو هستند و هر نوع حرکت جدی آن‌ها می‌تواند به سرعت رنگ سیاسی پیدا کند. این امر سازمان‌یابی آن‌ها را تا حد زیادی، در یک دولت استبدادی و فضای بی‌حقی شهروندان در مقابل دولت، تضعیف می‌کند.

د: بورژوازی ممتاز. در هر حکومت استبدادی، سرمایه‌داری به نحوی وجود دارد. اما در ایران، دو عامل دیگر به استبداد سرمایه‌داری افزوده شده است. دولت نفتی و دولت مذهبی. و مجموعه‌ی این سه خصلت [استبدادی، نفتی، مذهبی]، یک بورژوازی ممتاز نیرومند و بسیار مهاجم به وجود آورده است، که تمام شریان‌های اصلی اقتصاد کشور را در دست دارد و شیرهای حیاتی آن را می‌مکد. وجود این بورژوازی ممتاز، و پدیده‌ی آفازادگی، [طبقه جدید سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک] نیروی بسیار نامساعدی در مقابل سازمان‌یابی کارگران ایران به وجود آورده است. اولاً: از طریق دامن زدن به سوداگری و خفه کردن اقتصاد مولد و ناامن کردن سرمایه‌گذاری؛ ثانیاً: از طریق برخورداری از اقتدارات یک دولت استبدادی که همه‌ی قوانین و ساختارهای مربوطه را در جهت حفظ وضع موجود و مقابله با شکل‌گیری یک جنبش طبقاتی قوی به کار می‌گیرد.

موانع ساختاری طبقه‌ی کارگر برای سازمان‌یابی

در این محور از بحث میتوان، به شرایط، ویژگی و موقعیت کارگران، وزن بالای تهی‌دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت ایران، نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران

کشور، به گسترش فزاینده‌ی بیکاری، به گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته، و بالاخره به ضعف جنبش چپ کارگری اشاره می‌کنم.

1_ وزن بالای تهی‌دستان خانه خراب نسبت به کل جمعیت کشور : ارزیابی‌های اقتصادی متعدد نشان می‌دهند، که در حال حاضر حدود نیمی از جمعیت کشور زیر خط فقر (و به نظر بعضی‌ها حتی فقر مطلق) قرار دارند و شکاف میان فقر و ثروت در ایران امروز یکی از بالاترین‌ها در تمام دنیاست. بی‌تردید این وضع مشکلات بسیار زیادی برای سازمان‌یابی کارگران به وجود می‌آورد و مخصوصاً وضع کارگران غیر ماهر و کمتر ماهر را بسیار شکننده می‌کند. در واقع، «ارتش ذخیره‌ای» که مارکس از آن سخن می‌گفت و آن را عصبی دست سرمایه تلقی می‌کرد، در ایران دارد بیداد می‌کند؛ بخش بزرگی از نیروی کار ایران را به بردگی واقعی می‌کشاند؛ و در وضعی قرار می‌دهد، که فقط برای بقا بجنگند و به هر قیمت.

2_ نسبت پایین کارگران واحدهای صنعتی بزرگ به کل مزد و حقوق بگیران، یکی از مهم‌ترین عوامل نامساعد در سازمان‌یابی کارگران است. در ایران، ضعف وزن نسبی کارگران کارگاه‌های صنعتی بزرگ در سی‌چهل سال اخیر، طبقه‌ی کارگر ایران را از یک گروه رهبری‌کننده‌ی نیرومند در سازمان‌یابی محروم کرده است. در عوض در ساختار نیروی کار، عوامل منفی‌ایی نظیر کار کودکان و وزن سنگین کارگاه‌های کوچک، کارگران ایران را از ستون تهاجمی موثر محروم کرده است.

3_ گسترش فزاینده‌ی بیکاری. ایران کشوری است، که در دهه‌ی اول انقلاب از یکی از بالاترین نرخ‌های رشد جمعیت برخوردار بوده و در این مدت جمعیت‌اش دو برابر شده است و مشکل بیکاری جوانان اکنون یکی از انفجاری‌ترین مسایل آن محسوب می‌شود. به علاوه، مهاجرت داخلی (از روستا به شهر) به دلیل درهم شکستن کشاورزی، هنوز آهنگ بسیار بالایی دارد. بنابراین، بیکاری نه تنها در کشور ما بسیار بالاست، بلکه با آهنگ فزاینده‌ای هم در حال گسترش است، که ابعاد مساله را چند برابر می‌کند. اثرات منفی از دست دادن شغل و تعطیلی 2077 شرکت، تنها به کارگران بیکار شده محدود و منحصر نمی‌ماند، بلکه فشار مضاعفی را بر کل طبقه و مخصوصاً بر شاخه‌های شکننده‌ی آن بر جای می‌گذارد. تردیدی نیست عواملی که بر شمریم، اثرات بسیار نامساعدی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد. فشار بیکاری، موقعیت ضعیف بخش‌های وسیعی از کارگران مخصوصاً در سازمان‌یابی نسل جوان کارگران کارگاه‌های کوچک و کارگران فعلی را نهادی می‌کند. از طرف دیگر، موقعیت شکننده‌ی غالب کارگران قراردادهای موقت کار، عدم ممنوعیت کار کودکان، اولاً بیکاری را دائمی می‌کند و ثانیاً تاثیر کامل منفی بر سازمان‌یابی کارگران بر جای می‌گذارد.

4_ گسست طولانی در حضور فعال کارگران سازمان یافته. در ایران، از کودتای 28 مرداد 32 (که به تشکلهای مستقل و موثر کارگران ضربه‌ای مرگ بار وارد کرد) به بعد، ما عملاً تشکلهای کارگری مستقل و موثری نداشته‌ایم. فضای تنفسی چهار ساله‌ی دوره‌ی انقلاب، هر چند دوره‌ی انفجار سازمان‌یابی کارگری بود، ولی کوتاه‌تر و پراکنده‌تر از آن بود که بتواند اثرات عمیقی بر دوره‌ی بعدی بگذارد. بنابراین، فعالان کارگری ما به لحاظ آگاهی از منطق کار سازمان‌یابی و طبعاً از تجربه معطوف به هم بستگی طبقاتی، محروم بوده‌اند و این یکی از بزرگ‌ترین ضعف‌های جنبش کارگری ماست، که اگر برای از بین بردن آن نیروی لازم گذاشته نشود، احتمالاً در فضای بازاری که ممکن است در نتیجه‌ی بحران جمهوری اسلامی و یا حتی سرنگونی آن پیش بیاید، فعالان ما باز هم -برای چندمین بار - کار را از صفر شروع خواهند کرد.

5_ ضعف جنبش چپ ایران. در پنجاه سال اخیر، یعنی از کودتای 28 مرداد 32 به این سو، غالباً نه تجربه‌ای از جنبش توده‌ای کارگری داشته و نه حتی ضرورت سازمان‌یابی کارگران حول خواسته‌های خودشان را می‌فهمیده است. چپ ایران معمولاً «انقلابی‌گری» را در معنای شورشی‌گری می‌فهمیده و در هر حال همیشه آن را بر کار بنیادی سوسیالیستی و کارگری مقدم می‌دانسته است و حداکثر سازمان‌یابی کارگران را برای برانداختن استبداد یا مصالحی برای ساختن یک حزب کمونیست (از آن نوعی که باید مرکز همه‌ی عالم

باشد) تلقی می‌کرده است. و به نظر م ا، هنوز هم، یعنی از مقطع انقلاب به بعد، منطق سازمان یابی کارگری (به عنوان يك کار حیاتی که فی نفسه ضرورت دارد) برای غالب فعالان چپ ما جا نیفتاده است. برخی از این انحرافات که امر سازمان یابی کارگران را مختل می‌کرده‌اند، به قرار زیر است:

1_ استقلال مبارزه‌ی اقتصادی و ظرف آن، یعنی از جمله تشکل اتحادیه‌ای، به عنوان يك سطح و عرصه‌ی مستقل تا مدت‌ها به رسمیت شناخته نمی‌شد و آن را «امر تاکتیکی» و منوط به «وضعیت معین جنبش کارگری» و یا مربوط به «دوران ابتدایی تکامل سرمایه‌داری» می‌دانست.

2_ مبارزه برای سازمان‌یابی اتحادیه‌ای تحت شرایط سرکوب ناممکن تلقی می‌شود و یا به بعد از سرنگونی حواله داده می‌شود.

3_ مسیر شکل‌گیری سازمان‌یابی بر مبنای مدل «آسیاب به نوبت» فهمیده می‌شود. یعنی يك راه از مسیرهای موجود ایده آل‌یزه می‌گردد. طبق این دیدگاه، سازمان یابی حتما باید اول در کارخانه، بعد در منطقه، و بعد در سطح سراسری صورت پذیرد. در این دیدگاه، هر گونه ابتکار و مسیرهای دیگری نادیده گرفته می‌شود.

4- فرقه‌گرایی همچون مادر آفت‌های دامنگیر چپ، اثرات مخربی بر امر سازمان‌یابی کارگران از یک سو و ایجاد تفرقه در میان کارگران از سوی دیگر برجای گذاشته است. یارگیری از طبقه برای تقویت سازمان خود نه به مثابه‌ی اهرمی که دوباره به تقویت طبقه قرار گیرد؛ بلکه همچون هدفی در خود یکی از انحرافات بوده که از ناحیه چپ بر پیکر طبقه وارد شده است. گاهی اوقات اختلاف بر سر نوع سازمان‌یابی (به عنوان نمونه اتحادیه یا شورا) آن چنان برجسته می‌شد که نفس تشکل را نزد طبقه زایل می‌ساخت.

در چنین فضایی و بر بستر چنین انحرافات فکری‌ای، معلوم است که چپ با وجود همه‌ی فداکاریها اگر برای سازمان یابی کارگری «بیار خاطر» نباشد، معمولاً «بیار شاطر» نبوده است و نیست. فرقه‌گرایی و انشعابات پی در پی این بنیة ضعیف چپ را هر دم شکننده‌تر نیز ساخته است.

اینک به بخش دوم پرسش اول می‌پردازیم:

چگونه و از کجا سازمان‌یابی کارگران می‌تواند پیش برود؟

اکنون با توجه به همه‌ی آن چه که گفته شد، به این سوال می‌رسیم که سازمان یابی مستقل و موثر کارگری در ایران چگونه می‌تواند پیش برود و از کجا می‌تواند آغاز شود؟

الف- سازمان‌یابی مستقل و موثر کارگری در ایران، علی‌رغم همه‌ی موانع می‌تواند از همین حالا و درست زیر سرکوب جمهوری اسلامی آغاز شود و با موفقیت پیش برود. تردیدی نباید داشت که این کار عمدتاً از مجاری فرافقانونی می‌تواند صورت بگیرد و به احتمال زیاد تا جمهوری اسلامی هست، نمی‌تواند انتظار پذیرش قانونی داشته باشد، ولی کار علنی و حتی قانونی مسلماً در بیداری و صف آرای طبقه‌ی کارگران و زحمت‌کشان و نیز در بهبود شرایط کار و زندگی آن‌ها (البته تا حدودی) نقش بسیار مثبت و مهمی خواهد داشت.

ب- سازمان یابی مورد بحث ما در میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، با يك شیوه و یا يك آهنگ پیش نخواهد رفت. بنابراین، توجه به ظرفیت‌های بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر و ویژگی‌های شرایط کار و زیست هر يك از بخش‌ها، اهمیت فوق العاده زیادی دارد. به طور کلی، بخشی از مزد و حقوق بگیران عمدتاً از طریق پیوندهای موجود در محیط کارشان می‌توانند سازمان یابی مناسب و کارآمدی داشته باشند، ولی بخش دیگر عمدتاً از طریق پیوندها شکل گرفته و در محیط زیست امکان سازمان‌یابی مناسب و کارآمد پیدا می‌کنند.

ج- تلاش و مبارزات همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر برای سازمان‌یابی مستقل و موثر اهمیت حیاتی دارد و تنگ شدن مبارزات هر يك از آن‌ها برای روند سازمان یابی مختل‌کننده است. بنابراین، انتظار این که سازمان یابی مستقل عمدتاً با تکیه بر تلاش‌های بنگاه‌های بزرگ پیش برود، ساده لوحانه و نادرست است. مخصوصاً اگر توجه کنیم، که مبارزات کارگران بنگاه‌های کوچک در شرایط کنونی کشور ما مضمون تدافعی دارد. ولی حتی اگر جز این هم بود،

باز هم شیوه‌های سازمان یابی کارگران بنگاه‌های بزرگ، قابل‌گسترش به همه‌ی بخش‌های طبقه‌ی کارگر نمی‌توانست باشند.

د- سازمان یابی هر يك از بخش‌های طبقه‌ی کارگر تنها بر مبنای مبارزات و مطالبات بالفعل خود آن‌ها می‌تواند شکل بگیرد. در حال حاضر، کانون فعال‌ترین مبارزات بالفعل کارگران (زحمت‌کشان) ایران این‌ها هستند: اول، کارگران اخراج شده، دوم، وضع شکننده‌ی کارگران قراردادی، سوم، مبارزاتی که در سطوح معین برای حمایت از کارگران بنگاه‌های کوچک و مخصوصاً مشمول قانون کار شدن آن‌ها جریان دارد؛ چهارم، حرکت‌های اعتراضی و شورش‌هایی که در مناطق تهی دست نشین شهرها صورت می‌گیرند.

مساله‌ی اصلی اما سازمان‌یابی مستقل و موثر در حال حاضر این است، که کانون‌های تنش و مبارزه چگونه می‌توانند به کانون‌های سازمان‌یابی تبدیل شوند. به عبارت دیگر، بحث‌های عام و مجرد درباره‌ی سازمان‌دهی کارگری (هر چند لازم) در شرایط مشخص کنونی نمی‌توانند بدون تمرکز روی گره اصلی سازمان‌یابی این امر را امکان‌پذیر سازند. باید توجه داشت که اکنون که چهار کانون داغ مبارزات کنونی، در حال دست و پنجه نرم کردن با معضلات کلان اقتصادی هستند و بنابراین، فقط از طریق ایجاد روابط فرابنگاهی می‌توانند پیش روی داشته باشند.

به نظر م ا، در فضای سیاست کنونی، جوانان و زنان نقش بسیار مهمی دارند. مخصوصاً جوانان پیش‌رو تا حدود زیادی عملاً نقش پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی را بازی می‌کنند. اگر بخش رادیکال این پیشاهنگان جنبش ضد استبدادی کنونی به ارتباط مستقیم با چهار کانون نقداً موجود حرکت‌های کارگران و زحمت‌کشان کشیده شوند، روند سازمان‌یابی مستقل کارگران می‌تواند به صورت جهشی پیش برود. و: افزوده شدن عناصر سازمان‌گر (برخوردار از افق‌های بزرگ) به مبارزات و مطالبات محلات تهی دست نشین شهرها (و مخصوصاً در وهله‌ی اول شهرهای بزرگ)، ظرفیت سازمان یابی «زیر کارگران» و محروم‌ترین بخش کارگران بنگاه‌های کوچک را به صورتی فوق العاده و واقعاً جهشی بالا می‌برد.

اما این عناصر سازمان‌گر را از کجا می‌توان به صورت جمعی و گروهی به طرف دو داغ‌ترین کانون حرکت‌های لگدمال شده‌ترین جامعه‌ی ایران جلب کرد؟ و آن‌ها چگونه می‌توانند با این کار پیوند ارگانیک پیدا کنند؟ پاسخ م ا به سوال اول، این است که عناصر سازمان‌گر نیز از بطن همین حرکت‌های موجود می‌توانند برخیزند. به علاوه اگر بتوان عناصر سازمان‌گر را به طرف کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی جلب کرد و در پیوند با عناصر نقداً سیاسی شده برخوردار از افق‌های وسیع‌تر را در داغ‌ترین کانون‌های مبارزات ضد استبدادی کارگری قرار داد.

ح- در پایان، چکیده‌ی نظرم‌ان را ارائه می‌کنیم: ارتقای سطح مبارزات هم اکنون موجود در چهار کانون حرکت‌های طبقاتی که نقداً از آن‌ها جرقه برمی‌خیزد و هم آهنگ کردن آن‌ها برای ایجاد احساس هم بستگی طبقاتی و آگاهی از ظرفیت‌ها و سرنوشت‌های مشترک میان بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، بدون در نظر گرفتن خصلت‌ها و مشخصات و شیوه‌های سازمان‌یابی و مبارزاتی خاص هر يك از بخش‌های مختلف طبقه‌ی کارگر، و نیز افق‌های وسیع سازمان دادن به مطالبات کارگران و زحمت‌کشان و هموار کردن برای ارتقای آن‌ها از سطوح صنفی به طبقاتی _ سیاسی، بدون بی‌توجهی به منطق کار در هر يك از این سطوح و بدون تازاندن مصنوعی مبارزات و مطالبات مشخص بی‌واسطه و استفاده‌ی ابزاری از آن‌ها. چنین کاری از طریق تمرکز روی داغ‌ترین کانون‌های مبارزات سیاسی روزمره‌ی ضد استبدادی و کارگری کنونی و متصل کردن عناصر رادیکال آن‌ها به کانون‌های داغ مبارزات طبقاتی، ممکن است.

کدام افق و چشم‌انداز برای سازمان‌یابی کارگران

پاسخ م ا این است، که سازمان یابی کارگران باید بر چشم‌انداز و افق فعالیت اتحادیه‌ای استوار باشد. طبقه‌ی کارگر از تشکل اقتصادی خود در ایران محروم است و مبارزه برای مطالبات اقتصادی به تشکلی پایدار نیاز دارد که صرفاً از این یا آن رژیم سیاسی، از این یا آن وضعیت سیاسی، نتیجه نمی‌شود. تشکل پایدار طبقه باید حتا در برابر

دولت کارگری نیز از مطالبات اقتصادی کارگران دفاع کند. طبیعی است که این حرف نباید بدین معنا فهمیده شود، که کارگران نباید در عرصه سیاسی دخالت کنند و یا به مسایل سیاسی بی تفاوت باشند، بلکه از این حرف می‌خواهیم بر روی این نکته تاکید کنیم که فلسفه وجودی تشکل کارگران را باید در درجه اول از دفاع از مطالبات اقتصادی کارگران استنتاج کرد و سطوح دیگر مبارزه و خواسته‌های دیگر را بر روی آن پیریزی کرد. بنابراین این سطح از مبارزه لازم است، اما به هیچ وجه کافی نیست. اتحادیه نمی‌تواند به همه‌ی مسایل کارگران پاسخ دهد، دارای محدودیت ذاتی است، کارگران را در نقطه‌ی تماس بی‌واسطه‌ی کار و سرمایه سازمان می‌دهد و می‌داندیم که سلطه‌ی سرمایه صرفاً در این نقطه محدود نمی‌شود و ابعاد دیگری هم دارد. اما از این حقایق نباید به این نتیجه رسید، که پس اتحادیه ضرورتی ندارد. به علاوه، اتحادیه را نباید تحت هیچ شرایطی در برابر دیگر اشکال سازمان‌یابی کارگران نظیر تعاونی‌ها و شوراهای قرار داد. تقابل مصنوعی بین ارگان‌های طبقه‌ی کارگر با هر انگیزه و نیتی صورت گیرد، دودش به چشم کارگران می‌رود و اردوی آن‌ها را در برابر سرمایه تضعیف می‌کند.

در پیوند با سیاست‌ها و راه کارهای اصولی و پایدار نمی‌توان پیشاپیش و به طور مشخص حرف زد. این مسایل از جنس نبرد در لحظه و میدان مشخص هستند و کسانی که دستی بر آتش دارند، بهتر می‌توانند در آغاز از راه کارهای اصولی و سیاست‌های معین حرف بزنند. این مسایل از جنس مسایل مشخص هستند و خصلت «پایدار» ندارند و در این یا آن شرایط، در این یا آن لحظه‌ی مبارزه‌ی طبقه، و در این یا آن کشور با هم فرق دارند و خصلت مشخص و ویژه‌ای به خود می‌گیرند.

پرسش دوم

۲ - مبارزات خود انگیزه کارگران ایران برای دفاع از حق شان و مقابله با تهاجم دانی رژیم و برای متشکل شدن را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ اعتصابات، تحصن‌ها، راهپیمایی‌ها و جمع شدن هایشان در مقابل مراکز و نهادهای مختلف دولتی چقدر چشمگیر و اثرگذار اند؟

پاسخ

ارزیابی عینی از جنبش کارگری باید چهار مولفه را در برگیرد که در پرسش شما صرفاً به دو محور اشاره شده است. الف- مطالبات جنبش کارگری ب- اشکال مبارزه ج- اشکال سازماندهی د- بستر سیاسی عمومی جامعه. واقعیت این است- با در نظر گرفتن مجموعه مطالبات کارگران- که جنبش کارگری اساساً برای بهبود موقعیت خود مبارزه نمی‌کند، بلکه برای جلوگیری از بدتر نشدن شرایط خود پیکار میکند. این مبارزات تدافعی، پراکنده و به جز نمونه‌های اندک، فاقد شبکه مستحکم سازماندهی است. در محور اشکال مبارزه، چنانکه در پرسش شما آمده است جنبش کارگری از همه اشکال مبارزه سود میجوید اما باید توجه داشته باشیم که این اشکال برخا تعرضی مبارزه، از قدرت طبقه نیست، بلکه از عصیان آن نشأت میگیرد. اما همین کاربرد متنوع تمامی اشکال مبارزه نسبت به محورهای دیگر مختصات عینی جنبش کارگری البته یک نکته مثبت به شمار می‌رود. و مقاومت آن را نشان می‌دهد تا تسلیم و زانو زدن در برابر تعرض رژیم و سرمایه را، در زمینه‌ی سازمانیابی از سال 83 تلاشهای امیدبخشی در جنبش کارگری صورت گرفته اما به جز شرکت واحد و هفت تپه و برخی تشکلهای موسس، روند سازمانیابی متأسفانه متناسب با نیازهای این لحظه از پیکار طبقاتی پیش نرفته است. و بالاخره به رابطه جنبش کارگری با جنبش جاری نگاهی بیافکنیم غایب بزرگ صحنه سیاسی را مشاهده میکنیم. برآستی در یکی از بزرگترین چالشهای سیاسی سه دهه اخیر علیه رژیم اسلامی، در متن برانگیختگی میلیونی مردم، یک شورا در یک کارخانه تکوین نیافت. این پرسش درخور تاملی است که باید به آن خیره گشت و برای ترمیم کاستی‌های جنبش کارگری تلاشها پهلوانانه‌ای مبذول داشت.

پرسش سوم

۳ - در سال‌های اخیر کارگران دو واحد بزرگ، یعنی شرکت واحد اتوبوس رانی تهران و نی شکر هفت تپه، توانسته‌اند سندیکای مستقل خودشان را به وجود بیاورند و هرچند رهبران این دو حرکت با سرکوب و اخراج از کار و زندان روبرو شده‌اند، ولی این دو تشکل مستقل عملاً هویت کاملاً شناخته شده‌ای پیدا کرده‌اند. این حرکت‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ آیا سندیکای مستقل در ایران می‌تواند یا بگیرد و آیا می‌تواند از طریق مذاکره با دولت مشکلی از مشکلات کارگران را حل کند؟

پاسخ

چنانکه در پرسش اول اشاره کردیم در زیر سلطه‌ی رژیم‌های استبدادی، سازمانیابی به یک امر دشوار تبدیل میشود، اما ناممکن نمیگردد. و تکوین دو تشکل توده‌های شرکت واحد و هفت تپه یکبار دیگر صحت این ادعا را ثابت کرده است. تا تکوین این دو تشکل برخی از چپ‌ها امر سازمانیابی کارگری را به شرایط سیاسی آزاد موقوف میکردند. اما تلاش در خور ستایش کارگران شرکت واحد و هفت تپه نشان داد که میتوان و باید در دل همین شرایط به امر سازمانیابی پرداخت. ما راهکارگرها هیچ وقت این دغدغه را نداشته‌ایم که تکوین یک تشکل باید از طریق مذاکره یا ثبت آن نزد مقامات رسمی رژیم اسلامی صورت گیرد. برای ما موجودیت واقعی، عینی و مادی شبکه‌های از کارگران همبسته، مهمتر از دفتر و دستک قانونی با رهبران شناخته شده است. این سخن ما نباید بدین معنا فهمیده شود که ما کار قانونی را امری مذموم و بی‌اهمیت میدانیم. جنبش کارگری نه تنها از مبارزه قانونی یا علنی بی‌نیاز نیست، بلکه هر یک از این روشهای نبرد، شان و منزلت خود را دارند و باید در خدمت اقتدار و ارتقای مبارزه کارگران قرار گیرند. چنانکه اشکال غیرقانونی و مخفی نیز چنین اند.

پرسش چهارم

۴ - عده‌ای از فعالان جنبش کارگری بدیل شورا و جنبش شورایی را در مقابل سندیکا سازی پیش می‌کشند و عده‌ای نیز شوراها را نهادهای قیام کارگری می‌دانند که فقط در شرایط انقلابی می‌توانند پا بگیرند و در شرایط عادی سندیکا سازی را تنها راه می‌دانند. نظر شما چیست؟

پاسخ

سیاست ایجاد تقابل بین تشکلهای کارگری سیاست ما راهکارگرها نیست حتی اگر یک تشکل رادیکالترین و انقلابیترین تشکل همه دوران تاریخ باشد. سیاست ما کنار هم قرار دادن تشکلهای کارگری است. از منظر ما یک تیم ورزشی در کارخانه، یک صندوق همیاری در یک بنگاه تولیدی، یک تعاونی مصرف، یک اتحادیه، یک شورا قبل از هر چیز یک تشکل کارگری است و یکی از اجزای پیکر طبقه ماست. بنابراین رو در رو قرار دادن آنها سیاستی است خطا. این که شورا در شرایط انقلابی پا میگیرد از منظر ما سخنی است صائب و متین و با تجربه تکوین شوراها مطابقت دارد. این که سندیکا تشکل دوران عادی است نیمی از حقیقت را در بر دارد و تمام حقیقت را بازگو نمی‌کند. سندیکا میتواند در دوران انقلابی و حتی در دوران تسلط دولت کارگری نیز وجود داشته باشد و کارکرد معینی را به عهده بگیرد. باید به یاد داشته باشیم که تشکل اتحادیه‌های یکی از تشکلهای به قول نلین پایدار طبقه است که باید فعالیت آن حتی در برابر دولت کارگری تضمین شود. در این باره کافیسیت به جدال درون حزب بلشویک در اوایل انقلاب اکتبر خیره شویم، که دفاع قاطع از این اصل میتوانست چه پیامدهایی در جلوگیری از عروج بورکراسی داشته باشد و تزلزل در حمایت از آن به سهم خود، چه فاجعه‌های در پی داشته است.

پرسش پنجم

۷ - کارگران و زحمتکشان بخش اعظم جمعیت ایران را تشکیل می دهند و در تظاهرات و راه پیمایی های گسترده سال ۸۸ بخش قابل توجهی از آنها شرکت داشتند ، اما چرا آنها در گرماگرم این اعتراضات خواست های اخص خود را پیش نکشیدند ، در حالی که مثلاً کارگران تونس و مصر با گرفتن نان در دست و فریاد گرسنگی بر لب به اعتراضات توده ای پیوستند ، فرق شرایط ایران را با شرایط این کشورها در چه می بینید؟

پاسخ

پاسخ این پرسش را نخست: باید در شرایط تکوین بسیج سیاسی در این کشورها جستجو کرد. در ایران جنبش بر اثر تقلب انتخاباتی - یعنی یک خواست سیاسی - پا گرفت در حالی که در تونس و مصر جنبش اعتراضی از پیامدهای مخرب اجرای سیاست نئولیبرالی تکوین یافت. جنبش ۸۸ حتی در دور جدید خود که بعد از نسیم عربی به پا خاست باز هم غالب شعارهای آن را شعارهای سیاسی تشکیل میداد و به ندرت ما شاهد مطالبات اقتصادی- اجتماعی بودهایم. در حالی که جنبش در تونس و مصر بر بستر مبارزه اقتصادی- اجتماعی به چالش علیه رژیم سیاسی فراروید. دوم: رهبری بخشهایی قابل توجهی از جنبش اعتراضی در ایران در دست اصلاحطلبان قرار داشت که نه میخواستند از بنیادهای نظم مستقر فراتر روند نه با این آرایش سیاسی در این توازن قوای سیاسی میخواستند چنین هدفی را متحقق سازند. سوم نکتهای دیگری که نباید در تحلیل از آن غفلت کرد وزن سنگین طبقه متوسط در جنبش جاری است. این بخش از مردم برای دستیابی به خواستههای خود به همان میزان مالیات نمی-پردازند که مثلاً کسانی که چیزی برای از دست دادن ندارند. چهارم غلبه گفتمان اصلاحات و مخالفت با انقلاب نقش معینی در فضای سیاسی- فکری کشورمان بازی کرده است که نمیتوان و نباید آن را نادیده گرفت. پنجم رژیم سیاسی ایران به مراتب از رژیم سیاسی حاکم بر مصر و تونس نیرومندتر است به واسطه دستگاہهای رنگارنگ سرکوب، بسیج بخش قابل توجهی از ناخوردگان حاکمیت، استفاده ابزاری از نهادهای مذهبی، درآمد هنگفت مالی از قبل نفت... در مجموع نشان میدهند که ما با یک نظام سیاسی قویتری نسبت به مبارک و بن عزیز روبهرو ایم. بررسی دولت، جامعه مدنی و اپوزیسیون بین ایران و تونس مصر که به شمهای از آن اشاره شد این تمایزات را به خوبی نشان میدهند.

پرسش هشتم

۸ - در سال های اخیر شاهد پیروزی های بزرگی از طرف کارگران نبوده ایم ، چرا چنین است؟ آیا علاوه بر سرکوب و قهر پلیسی ، وضعیت کنونی جهان سرمایه داری هم در این میان نقش دارد؟

پاسخ

بخشی از پاسخ این پرسش در بالا آمده است و دوباره آن را تکرار نمیکنیم. اما این که وضعیت کنونی جهان سرمایه داری در آن نقش ایفا میکند تردیدی وجود ندارد. ما در دوره های تنفس میکنیم که گند تعفن سرمایه جهان را فرا گرفته است. همین دو دهه پیش بود که نظامهای استبدادی رژیمهای "کمونیستی" استالینی سقوط کردند. اسلام سیاسی پس از یک دور برآمد اکنون حتی در جایی که قدرت سیاسی را تسخیر کرده است دچار بحران عمیق سیاسی، نظری شده است. فقدان یک بدیل روشن بیش از هر زمان دیگری احساس میشود و نیاز سوزان به یک جنبش معطوف به سوسیالیسم بیش از هر زمان خود را نشان میدهد. بی تردید این توازن منفی در اوضاع سیاسی جهان، نمیتواند بر مبارزات کارگران تاثیر منفی برجای نگذارد. معهذاً موج مبارزاتی که مخصوصاً بعد از بحران اقتصادی از سال ۲۰۰۸ پا گرفت بارقه های امیدبخشی را نوید میدهد که مردمان جهان دیگر نمیتوانند به شیوه موجود زندگی کنند. هر چند افقهای روشن هنوز در مقیاس بزرگ پدیدار نشده است.

۵ - در سال های اخیر در خارج از کشور ، فعالیت های چشم گیری برای جلب حمایت بین المللی از مبارزات کارگران ایران صورت گرفته است ، این فعالیت ها را تا چه موفق می دانید و برای سازماندهی یک مبارزه کارآمد برای جلب حمایت بین المللی از جنبش کارگری ایران چه پیشنهادی دارید؟ به نظر تان این حمایت بین المللی در کجا باید جُست؟

پاسخ

تردیدی نیست که فعالیت با درونمایه حمایتی از کارگران ایران تا کنون نتایج مثبتی در بر داشته و فشار معینی را بر رژیم اسلامی وارد کرده است، معهذاً از ابعاد و دامنه های آن باید تصور روشنی داشته باشیم به ویژه این که رژیم اسلامی، رژیمی است به ذات کلمه مستقل و خارج از کادر عرف بین المللی عمل میکند. با این وجود همین رژیم نمیتواند در برابر فشارهایی که منافع او را به خطر میاندازد بی تفاوت بماند و تشخیص این نقطه ضعف میتواند فشار معینی بر آن وارد کند. در این میان تلاش ۱۴ تشکل دفاع از جنبش کارگری در خور ستایش است که درون مایه اصلی فعالیت آنها را جلب همبستگی بینالمللی کارگری تشکیل میدهد. جلب حمایت نهادهای کارگری کشورها بی شک مهمترین سلاح ما است در عقب راندن رژیم اسلامی. اما تحقق این هدف نمیتواند یک طرفه باشد. فعالان مستقر در خارج بدون حمایت از مبارزات کشور محیط زندگی خود اگر نگوییم ناممکن برآستی امر دشواری به نظر میرسد. نمونهی حمایت فعال ت، ژ، ت از مبارزات کارگری در ایران به خوبی این ادعا را مورد تایید قرار میدهد. جلب حمایت نهادهای کارگری لازم است اما به هیچ وجه کافی نیست. بدون جلب سایر نهادها و تشکلهای مترقی که از حقوق کارگران دفاع میکنند، فعالیت بین المللی فعالان ایرانی مستقر در خارج تاثیرات اندکی برجای خواهد گذاشت.

پرسش ششم

۶ - تاثیر اجرای طرح "هدفمند کردن یارانه ها" روی زندگی کارگران و زحمتکشان کشور را چگونه ارزیابی می کنید؟ بعضی ها می گویند قشری از کم درآمدترین و فقیرترین کارگران و زحمتکشان به کمک این طرح وضع بهتری پیدا کرده اند و برعکس ، خیلی ها معتقدند که این طرح فشار سهمگینی بر زندگی کل کارگران و زحمتکشان وارد می آورد؟ اثرات این طرح را به ویژه در آینده چگونه می بینید؟

پاسخ

این طرح اثرات مخربی بر شرایط زندگی کارگران برجای گذاشته و خواهد گذاشت. در این باره کافی است میزان پولی را که بر اثر اجرای این طرح نصیب اقشار زحمتکش قرار میگیرد با تورم، افزایش قیمتها و هزینه زندگی مردم مقایسه کرد تا عمق شکاف حاصل از درآمد و هزینه را دریافت. این طرح اجرای سوییچهای ضدکارگری را با یک مدل سازماندهی فاشیستی اقتصاد ترکیب کرده و صرفاً یک لایه نازک از ناخوردگان را میتواند تطمیع کند. به علاوه رژیم اسلامی با موج تحریمها و کاهش درآمد نفت، در دور آتی، بعید به نظر میرسد که بتواند این طرح را تعقیب و پیگیری نماید. تاثیرات منفی این طرح صرفاً بر کارگران محدود نمیشود و دامن لایه های اجتماعی دیگر که در موقعیت اقتصادی و اجتماعی با ثباتتری نسبت به آنها ندارند را در بر خواهد گرفت. درست همین حلقه است که میتواند مبارزات کارگران را با مبارزات گروهبندهای اجتماعی دیگر پیوند دهد که ضرورتاً در تنگنا و شرایط اقتصادی کارگران قرار ندارند. و بنابراین مبارزه برای آزادی و نان را به لحاظ سیاسی در ارتباط قرار دهد.

پرسش هفتم

۹ - بخش اعظم کارگران ایران در کارگاه های کوچک کار می کنند ، برای سازماندهی اینها چکار باید کرد و از چه اشکال سازمانی باید بهره گرفت؟ سازماندهی اینها عمدتاً باید در محیط کارشان صورت بگیرد یا در محیط و محلات زندگی شان؟

پاسخ

سازماندهی طبقه کارگر، بدون شناخت ویژگیها و مختصات اقشار و لایه های آن ناممکن است. بنابراین ضروری است که خصوصیات، وزن و کمیت، سنتها و فرهنگ هر یک از لایه های طبقه کارگر مورد توجه قرار گیرد. کارگران کارگاههای کوچک بخشی از کارگران هستند که برخلاف کارگران برنشته مشمول قانون کار نیستند و از دایره شمول آن خارج اند. این بخش از کارگران هاله های بسیار گسترده ای حول بخش استراتژیک مشمول قانون کار را تشکیل میدهند و حفاصل بیکاران، زیر کارگران، محرومان با بخش استراتژیک به شمار میروند. سازماندهی این کارگران بدون توجه به مطالبات ویژه ای آنها ناممکن است مهمترین این مطالبات عقد قراردادهای جمعی، دریافت تمام دستمزد، امنیت شغلی، امکانات بهداشتی و اجرا و شمول قانون کار در مورد آنها است. نگاهی به موقعیت عینی این بخش از کارگران نشان میدهد. حرکت در چارچوب محل کار نمیتواند در تک تک واحدهای کار نقش موثری ایفا کند و فشار متمرکزی بر کارفرما بر جای گذارد. از این رو یک راهحل میتواند سازماندهی صنوف باشد. سازماندهی صنوف از طریق پاتوقها، قهوهخانهها، میتواند برای دستیابی به این هدف مسیر مطلوبی به شمار روند. به علاوه محل زیست این کارگران جایگاه مساعدی برای تجمع آنها فراهم میآورد که امر سازمانیابی این بخش از کارگران نمیتواند آن را نادیده بگیرد.

پرسش دهم

۱۰ - در بازار کار سیاه و غیر رسمی در ایران، زنان نقش بزرگی دارند و بخش اعظم زنان کارگر با مزد ناچیز و در شرایطی بسیار دشوار کار می کنند، نقش جنبش زنان را در سازماندهی زنان کارگر چگونه می بینید؟

پاسخ

جنبش زنان، به حقوق زنان به مثابهی زنان توجه دارد و تاکنون حرکت مشهودی که از مطالبات اخص زنان کارگر دفاع کند از آنها دیده نشده است. به سخن دیگر جنبش زنان مطالبات زنان کارگر را در خود جذب نکرده است. این واقعیت البته هم برای جنبش زنان و هم زنان کارگر پیامدهایی در بر دارد اگر زنان کارگر در شرایط نامساعدی به سر برند جنبش زنان یکی از نیروهای ضربه خورده خود را در فشار بر مناسبات مردسالارانه از دست میدهد. به علاوه هر چه شرایط نابرابر در مناسبات بین دو جنس در یک جامعه ای نهادی باشد زنان کارگر به مراتب در موقعیت نابرابرتر قرار خواهند گرفت. البته از فعالان جنبش زنان که برای برابری دو جنس مبارزه میکنند نمیتوان انتظار داشت که به سازماندهی زنان کارگر به طور اخص دست زنند. اما بی توجهی به خواستها و مطالبات این بخش از زنان، مبارزه موثر خود جنبش زنان را از تضعیف میکند. به علاوه سازمانیابی زنان کارگر باید توسط خود زنان کارگر تعقیب شود و کسی نمیتواند به جای آنها به امر سازمانیابی آنها بپردازد. معهذاً دفاع از مطالبات زنان کار و حقوق پایهای شهروندی آنها نباید مورد بی توجهی بخشهای تحت ستم دیگر جامعه قرار بگیرد.

پرسش یازدهم

۱۱ - بخش بزرگی از کارگران ایران در شاخه های مختلف بخش خدمات کار می کنند؟ وزن و اهمیت کارگران این بخش را در مجموعه مبارزات طبقه کارگر ایران چگونه ارزیابی می کنید؟

این پرسش را میتوان هم از نقطه نظر آماری پاسخ گفت و هم از حیث سیاسی به آن نزدیک شد. و فکر میکنیم مراد آرش دومی باشد. در پاسخ به این پرسش میتوان به تجربیاتی انقلاب ایران یا به حرکت بزرگ کارگران شرکت واحد مراجعه کرد، تا اهمیت و نقش کسانی را دریافت که در بخش خدمات کار میکنند. امروز با توجه به پیچیدگی اقتصاد سرمایه داری این صرفاً بخش صنعت نیست که دارای اهمیت است بلکه علاوه بر آن اعتصاب بخش خدمات نیز میتواند کارکرد عادی اقتصادی در هر جامعه سرمایه داری را به ذات کلمه مختل سازد. باید توجه داشته باشیم که آن چه در این بحث اهمیت دارد اهمیت مبارزه بخش خدمات در پیوند با مبارزات کارگری بخشهای دیگر است وگرنه مبارزه منفرد بخش خدمات بدون پیوند آن با مبارزات سایر بخشهای اقتصادی به جای این که نقش موثری در فلج کردن دشمن ایفا نماید میتواند به ضد خود تبدیل شود.

پرس دوازدهم

۱۲ - به نظر شما، آیا کارگران فقط کسانی هستند که کاریدی انجام می دهند یا مزد یا حقوق بگیران کارهای فکری را هم می توان جزو طبقه کارگر به حساب آورد؟ مثلاً معلمان را هم (که گروه شغلی بسیار وسیعی هستند) می توان جزئی از طبقه کارگر به حساب آورد؟

پاسخ

از نظر ما کارگران جزء حقوقگیران به شمار میروند، اما هر مزد و حقوقگیری کارگر محسوب نمیشود. صرف فروش نیروی کار هنوز برای تعیین بخشیدن به جایگاه طبقه کارگر کافی نیست بلکه علاوه بر آن باید به این نکته توجه کرد که در کدام مناسبات اجتماعی این عمل صورت میگیرد. به علاوه عامل دیگری که باید مدنظر قرار گیرد این است که هر فرد در فرآیند کار چه جایگاهی اشغال میکند. از این رو بلخی نمیتوان همه مدیران و کسانی که در فرآیند کار نقش فرماندهی دارند و سلطه ای سرمایه بر کار را تامین میکنند و درآمدی به دست میآورند بیش از ارزشی که تولید میکنند را کارگر محسوب کرد. به صرف این که مزد و حقوقگیر اند. نکته دیگر این که کارگر را از شاخه اقتصادی نباید توضیح داد بلکه باید آنها را صرفاً و انحصاراً از رابطه سرمایه دارانه تبیین کرد. از این رو کارگر در بخش کشاورزی یا خدمات فرقی با کارگر در بخش صنعت ندارد. وجود همین پیش-فرض است که مارکس را و میدارد که معلم را در یک رابطه معینی کارگر قلمداد کند. او میگوید: "تولید سرمایه داری صرفاً تولید کالا نیست بلکه ذات آن تولید ارزش اضافی است. کارگر برای خود تولید نمیکند بلکه برای سرمایه تولید میکند. بنابراین دیگر کافی نیست فقط تولید کند. او باید ارزش اضافی تولید کند. فقط کارگری مولد است که برای سرمایه دار ارزش اضافی تولید کند. یا در خودارزش افزایی سرمایه نقش دارد. اگر بتوان نمونه ای از خارج از قلمرو تولید مادی آورد، میتوان گفت هنگامی آموزگار مولد است که کارش علاوه بر تربیت ذهن دانش آموزان برای ثروتمند کردن صاحب مدرسه مورد استفاده قرار گیرد. این که صاحب مدرسه به جای به کار انداختن سرمایه اش در یک کارخانه کالباسازی آن را در یک کارخانه آموزشی به کار میاندازد، در این رابطه هیچ تغییری نمیدهد. بنابراین، مفهوم کارگر مولد به هیچ وجه تنها رابطه فعالیت و اثر مفید آن، بین کارگر و محصول کار، را در بر نمیگیرد بلکه هم زمان نشانه ای یک رابطه تولیدی اجتماعی ویژه با خاستگاهی تاریخی است که بر کارگر مهر وسیله مستقیم ارزش افزایی سرمایه زده است." کاپیتال جلد اول کارل مارکس، برگردان حسن مرتضوی. چنان که ملاحظه میکنیم در این مثال آن چه که از اهمیت برخوردار است مناسبات اجتماعی معینی است که در آن مصرف کار فرد باید به ارزش افزایی منتهی شود. از این رو کسانی که از این شاخص برخوردار باشند نظیر معلمان و پرستاران... را میتوان کارگر قلمداد کرد.

ضرورت گفتگو و پیوند بین فعالان چپ

و فعالان کارگری

حشمت محسنی

فعالان کارگری نیز در این پیوند، میتوانند مسایل مشخص و تجربه‌ی عملی خود را از طریق آشنایی با تجربه‌ی عملی سایر محیط‌های کارگری ارتقا دهند و آن را غنی سازند و فراتر از آن به طرح‌های بزرگتر از محدوده‌ی فعالیت خود سوخت برسانند یا حتی خود به موتور طراحی و پرورش ایده‌ی سازمانیابی در مقیاس بزرگ بدل شوند. آنها در این پیوند میتوانند با سوبه‌های از واقعیت آشنا شوند که به طور مستقیم از تجربه و عمل بیواسطه به دست نمی‌آید.

این پیوند اما میتواند از دو طریق ناممکن گردد، یا اگر عملی شود از هدف اصولی و درست خود منحرف شود؛ هر آینه اگر از یک سو فعالان چپ از نقطه قوت خود همچون اهرمی برای سلطه بر فعالان کارگری استفاده کنند و آنها را عناصر و مجریانی بدانند که باید خط مشی آنها را عملی کنند. یا اگر فعالان کارگری در صدمت با فعالان چپ خود را بی نیاز از آگاهی و سیاست‌های کار شده و روشن، بی نیاز از نظریه بدانند و تجربه عملی خود را مرکز عالم ببندارند. یا با توجیه وقوع انقلاب علمی- فنی، یا به اتکا به تکنولوژی ارتباطی از امکان دسترسی به آگاهی به وجود و فعلیت آگاهی در مقیاس بزرگ برسد و نقش "آگاهی مسلط"، "صنعت فرهنگ"، "آگاهی وارونه" و "کاذب" در جامعه سرمایه‌داری را یکسر نادیده بگیرند.

این پیوند تنها میتواند بر یک منطق گفتگویی، برابر، بده و بستان یا به قول زنده یاد محمد مختاری بر "گفت و شنید" استوار باشد. این منطق در ذات خود با هرگونه بازتولید روابط سلطه تناقض دارد و از طریق سازماندهی نقاط قوت هر یک از طرفین به این پیوندیاری میرساند. از این رو این رابطه با سنت تا کنونی چپ مرزبندی معینی دارد و فرهنگ نوینی را میطلبد که نسل جدیدی از فعالان چپ باید در میدان عمل آن را به منصف ظهور برسانند.

پیوند فعالان چپ و کارگری میتواند به شکلهای مختلف و منعطف در محیط‌های کار و خارج از آن تحقق یابد. این ابتکار میتواند دوسویه باشد. این ابتکار میتواند گاهی از طریق فعالان کارگری صورت گیرد، در دعوت از فعالان متخصص چپ که در حوزه‌ی معینی کار کرده‌اند بر واحد اقتصادی آنها سمینار برگزار یا سخنرانی کند. این امر میتواند زمینه آشنایی این فعالان را به کارگران پیشروی هر کارخانه فراهم سازد. یا بر عکس با دعوت از فعالان کارگری در یک سخنرانی تخصصی (درباره حفظ محیط زیست در محل کار، مقابله با سوانح کارگری، حقوق کار...) در یک محیط آموزشی خارج از محیط کار صورت تحقق پذیرد. یا این امر میتواند در خارج از محیط آموزشی و کار در یک مکان ثالث سازماندهی شود.

لازم نیست این پیوند در همه زمانها و برای همه افراد به یک شکل باشد، گاهی میتواند علنی، گاهی نیمه علنی و گاهی حتی اصلاً صراحت نداشته باشد. این قلمرویی است که خود فعالان کارگری و چپ باید آن را تنظیم کنند و پیشاپیش نمیتوان از فرم ثابت و خاص سخن گفت. آن چه که اهمیت دارد در مکان و نه شکل این رابطه، بلکه نفس این پیوند دوطرفه است. همین ضرورت عینی است که سازمان ما را بر آن داشت در قطعنامه کارگری خود بر "سازماندهی و گفتگو بین فعالان چپ و فعالان کارگری" تاکید کند.

اقدام عملی در جهت پیوند بین این فعالان، در جنبش کارگری ما امری ناشناخته نیست، ما پیشتر با رابطه دانشجویان چپ با فعالان کارگری در شورای همکاری تشکلهای کارگری آشنا شده بودیم. همین اواخر یک ابتکار درخشان تحت عنوان "همبستگی با جنبش جهانی ضد سرمایه داری، ریشخندهای بحران و چشم انداز آینده" به دعوت کانون مدافعان حقوق کارگر برگزار شد با شرکت تعدادی از اعضای تشکلهای و فعالان حوزه‌های کارگری، زنان و دانشجویان در روز جمعه 13 آبان 1390 در کرج؛ که ضرورت پیوند و برقراری یک دیالوگ بین فعالان چپ و فعالان جنبشهای اجتماعی را نشان داده است و این پیوند را از حوزه ایده به قلمروی واقعیت در آورده است. این گامی است مقدماتی هرچند مبارک که تا برقراری پیوند جنبش چپ با فعالان کارگری در مقیاس بزرگ می‌بایست راهی دراز پیموده شود.

جنبش کارگری کشور ما از نقصان‌ها و حفره‌های متعددی رنج میبرد. شکاف بین بخشهای مختلف صنعت، خدمات و کشاورزی، شکاف بین واحدهای اقتصادی بزرگ با کوچک، بین کارگران مشمول قانون کار با کسانی که از دایره شمول آن خارج اند؛ شکاف افقی بین واحدهای اقتصادی یعنی عدم پیوند رشته‌های مختلف در سراسر کشور و شکاف عمودی بین هر شاخه معین یعنی عدم مفصل‌بندی واحدهای یک شاخه تولیدی و ... به سهم خود از جمله عواملی هستند که مانع تکوین اراده‌ی متحد طبقه کارگر در کشور ما به شمار می‌روند. شناسایی شرایط عینی این بخشها، امکانات واقعی پیوند بین آنها، ارائه طرحهای مشخص مفصل‌بندی این شاخه‌ها... از وظایف تخطی ناپذیر نیروهای مدافع کارگران است. در این میان توسعه وضعیت عینی کارگران، و وظیفه ای است تعطیل ناپذیر و ضروری، چرا که بدون برخورداری از تصویری روشن از موضوع فعالیت نمیتوان گامی موثری به جلو برداشت و منشأ اثری بود. اما بی‌توجهی در این چارچوب و عدم توجه به فراتر رفتن از توصیف وضع موجود صرفاً احساس دلسوزی به محرومان را نشان میدهد تا یک مسئولیت در خور نام یک فعال چپ. از این رو در نوشته‌های فعالان چپ بی حقوقی کارگران و سیاست ضد کارگری رژیم اسلامی به خوبی مورد افشاگری قرار میگردد، اما آن چه که غیبت آن در فعالیت چپ به نحو درآوردی مشهود است همانا فقدان طرحها و راههای مشخص مبتنی بر واقعیت عینی جنبش کارگری کشور است که امکانات، و اقدام‌های عملی "سازمانیابی" را نشان دهد و مسیر آن را روشن سازد. من در این نوشته قصد ندارم به این مسایل بپردازم و طرح‌های برای برون رفت از این وضعیت ارائه کنم، امری که از توان من خارج است. (1) من در این نوشته کوتاه میخواهم به یک ضرورت اشاره کنم که از نظر من حلقه‌ای است که اگر به طور گسترده تکمیل شود می‌تواند برای حل این شکاف‌ها یا دستکم عناصر اولیه در کشف راه حل‌ها و طرحها، موثر و مفید واقع شود. این حلقه چیزی نیست جز "ضرورت دیالوگ و پیوند بین فعالان چپ و فعالان کارگری".

هم اکنون در کشور ما هم نیروهای چپ وجود دارند و هم تعداد قابل توجهی از فعالان کارگری مستقر در محیط کار. این دو نیرو هر کدام در حد توان و ظرفیت خود به فعالیت مشغول اند و کارهای با ارزشی انجام میدهند. بیان فعالیت این دو نیرو با توجه به ظرفیتهای موجود البته هنوز بیان مطلوبی محسوب نمیشود، و اگر تغییر در آرایش رابطه‌ی این دو نیرو رخ دهد میتواند به مراتب از این وضع موجود فراتر رود. فعالان چپ به طور معمول و بنا به تعریف از افقهای بزرگ و قدرت تعمیم برخوردارند و میتوانند مسایل را از سطح جزئی، خاص و خرد به مسایل کلی، عام و کلان پیوند دهند، فعالان کارگری نیز به طور عام دستی بر آتش دارند و سوبه عملی مسایل را بهتر در می‌یابند و به خوبی قادر اند هر طرح انتزاعی را، زمینی و عملیاتی سازند. این سخن نباید به این معنا فهمیده شود که در بین فعالان کارگری کسی قدرت تعمیم ندارد یا هر فعال چپی خودبه-خودی و غریزی از افقهای بزرگ برخوردار است. در عالم واقعیت همیشه ما با آمیزه‌ای از این دو در هر دو سوی این طیف روبه‌رو هستیم. آن چه که در این جا مدنظر است بیش از این که بر تفکیک دو رده از فعالان تاکید داشته باشد بر دو نوع کارکرد پافشاری دارد. هر چند تمایز این دو سطح از فعالان را به سادگی نمیتوان انکار کرد.

پیوند فعالان چپ با کارگری توان هر دو سطح را افزایش میدهد. فعالان چپ میتوانند در این پیوند، طرحهای سازماندهی خود را از حالت انتزاعی به حالت مشخص و عملی در آورند و با جذب و هضم مسایل مشخص و تجربه عملی و عینی فعالان کارگری آن را غنی و همه جانبه سازند. وانگهی آنها می‌توانند با درنگ بر مسایل مشخص همچون خاستگاه طرح سازماندهی به سازمانیابی بنگرند یا بر اثر خلاقیت و قدرت تعمیم از تجربه‌های مشخص پیشین‌هاک معینی ارائه کنند. آن چه روشن است این فرایند باید دوطرفه باشد. به سخن دیگر هم بر واقعیت تاثیر نهند و هم از آن سیراب شده و ایده بگیرند.

1- تشکیلات ما در کتاب "ضرورت سازمانیابی سراسری کارگران ایران"، به برخی از مولفه‌های مهم این امر اشاره-هایی داشته است.

تجاوز جنسی نهایت خشونت علیه زنان

فربیا ثابت

طبق گزارش کمیسیون زنان سازمان ملل، خشونت علیه زنان گسترده ترین نقض حقوق بشر است. حداقل 1/3 از زنان دست کم یک بار خشونت را در زندگی خود تجربه کرده اند.

خشونت علیه زنان یعنی خشونت مبتنی بر جنسیت، حرمت انسانی و حقوق اولیه و پایه ای زنان یعنی آزادی های فردی و اجتماعی را به زیر سؤال برده و زنان را به ملک مردان یا جامعه در می آورد. خشونت علیه زنان نماد تاریخی رابطه قدرت نا برابری زن و مرد بوده و منجر به س لطفه مرد بر زن می شود. جامعه مرد سالار به عناوین مختلف خشونت علیه زنان را باز تولید می کند. یکی از بارزترین نوع خشونت علیه زنان، تجاوز و آزار جنسی است. طبق آمار سازمان ملل از هر 5 زن یک زن در زندگی خود مورد تجاوز یا در معرض تهدید به تجاوز قرار گرفته است.

خشونت جنسی و تجاوز نتیجه نگاه سلطه گرایانه و مسلط مردان در یک جامعه مرد سالار به جایگاه و موقعیت زنان است. تجاوز بدون تردید شکلی مسلم و ارگانیکی از تسلط مردان بر زنان است.

تجاوز جنسی معضلی در تمام جوامع است و در هیچ کشوری در دنیا این مسئله به قولی ریشه کن نشده است. اما میزان و نوع و نحوه برخورد با آن در جوامع مختلف متفاوت است. در این جا لازم به یادآوری است که هر چند گاهی مردان هم مورد تجاوز قرار می گیرند ولی قربانیان اصلی تجاوز و آزارهای جنسی عمدتاً زنان هستند. تجاوز و آزار جنسی به زنان خشونتی مبتنی بر جنسیت است به این مفهوم که طبق تعریف سازمان ملل، خشونت مبتنی بر جنسیت به آن دسته از خشونت اطلاق می شود که بر علیه زنان و دختران تنها به دلیل جنسیتشان اعمال می شود. تاکید بر این مسئله از آنجا ضروری به نظر می رسد که هنوز بسیاری به ویژگی این خشونت اهمیت لازم را نمی دهند.

و اما در جامعه ما، با ساختار ویژه حکومت مذهبی و جایگاه زن به عنوان جنس ضعیف (ضعیفه) و یا جنس دوم زن وسیله ای در خدمت نظام ساختاری قدرت است. ساختار قدرت در جامعه مرد سالار و قدرت مدار ما زن را با دید به سان شیئی تحت کنترل خود داشته باشد. در این راستا و در سیستم مبتنی بر قدرت جنسیت، تجاوز وسیله تسلط، کنترل و برقراری نظم است. تجاوز گسترده به زنان فعال و کنشگر پس از خیزش مردمی در سال 88 نمونه بارز این سیاست است.

در ایران آمار تجاوز جنسی بسیار پنهان است. با عین حال به گفته جرس در 11 ماه گذشته 110 قربانی تجاوز جنسی وجود داشته که از این ها 17 قربانی خردسال، 17 مورد تجاوز گروهی و هفت مورد تجاوز زنجیره ای، اطلاعاتی است که از بررسی 40 پرونده رسانه ای شده بدست می آید. تعداد 110 مورد تجاوز با توجه به سانسور شدید دولتی در این گونه موارد و خود سانسور اکثریت تجاوز شونده ها حاکمی از رشد میزان تجاوز است. که حسی به گفته خبر آنلاین رشدی 113 درصدی داشته است.

اما سؤال اصلی این است که در جامعه ما، تجاوز و آزار جنسی با چه اهدافی صورت می گیرد؟

1- تسلط و کنترل بر زنان بطور عام

تجاوز جنسی بی شک، یکی از خشن ترین اشکال تسلط مردان بر زنان است. اما تجاوز جنسی در جامعه ما که نا

برابری جنسی قانونی و نهادینه است ابعاد وحشتناک تری به خود می گیرد. چرا که قانون وسیستم مبتنی بر قدرت جنسیت یعنی مرد مترادف قدرت و قدرت مرد، به عناوین مختلف از تجاوز کننده دفاع می کند نه از تجاوز شده. توجه داشته باشیم که در جامعه ما بر پایه حکومت دینی زنان عملاً حقوقی ندارند و از شرکت در تصمیم گیری ها و سیاست گذاری ها محروم هستند. مسلمانان بر محور مرد قدرت، بدست مردان و به نفع آنها وضع می شود. در همین قانون است که بس یاری از تجاوزهای اعمال شده از طرف مردان اصلاً تجاوز محسوب نمی شود و مواردی نادری هم که تجاوز محسوب می شود اثبات آن به دلایل قانونی فرهنگی، سیاسی، بسیار دشوار و در نتیجه مجازاتی به دنبال ندارد. در نتیجه تجاوز و آزار جنسی برای کنترل و اعمال قدرت و تسلط بر زنان چه در محیط خانه و چه در جامعه بطور گسترده مورد استفاده قرار میگیرد.

تجاوز خانگی :

یکی از شایع ترین و تکان دهنده ترین نوع تجاوز، تجاوزات خانگی است. در صد زنانی که مورد این نوع تجاوز قرار می گیرند بیشتر از انواع دیگر تجاوز است. شکلی از تجاوز که با سکوت همراه است و تجاوز کننده مطمئن است که شامل هیچ مجازاتی نمی شود. قانون تمکین، نماد بارز تجاوز شرعی و قانونی به زنان است. طبق این قانون، تمکین زن از مرد وظیفه قانونی و شرعی زن است. در ازدواج رسمی، زن باید طبق وظیفه شرعی در هر شرایطی آماده باشد تا میل جنسی همسر خود را همانگونه و هر زمان می خواهد ارضا کند. قانون تمکین بر هر گونه رابطه جنسی برابری با رضایت طرفین خط بطلان کشیده و یک رابطه اجباری را در صورت عدم تمایل زن تحمیل می کند که در صورت سر باز زدن از طرف زن مجازات هم به دنبال دارد. عدم تمکین در قانون مدنی ایران از موارد طلاق است.

اگر تجاوز را رابطه جنسی بدون رضایت طرفین بدانیم در اینجا ما با مقوله تجاوز قانونی روبرو هستیم. در این نوع تجاوز که زن در بستر زناشویی هم از ان در امان نیست، در زمان قاعدگی، در زمان بارداری، در زمان عزاداری، وقت، یکی وقت باید تمکین کند. هیچ راهی جز سکوت ندارد. چرا که زن صاحب بدن خود نبوده و هیچ حقی بر بدن خود ندارد. زن با ازدواج تحت مالکیت شوهر در می آید و قانوناً دست او باز است که با زن هرچه می خواهد بکند. زن وسیله لذت و زایش است و بس. بنابراین در محیط به اصطلاح امن خانه بیشتر زنان همواره مورد تجاوز قرار می گیرند بدون آنکه بس یاری، حسی خود از آن آگاه باشند و با تصور خصوصی بودن مسئله علیرغم اسیرهای جسمی و روحی، سکوت پیش می کنند. تعدادی از زنان که به این امر آگاهی دارند به دلایل دیگر سکوت می کنند. چرا که طبق قانون تمکین، قربانی به مجرم تبدیل میشود و مستحق مجازات. و مورد بازدارنده دیگر، ترس و شرم، چرا که مسئله تجاوز در رابطه بین زن و شوهر در جامعه ما بشدت تابو است و در بهترین حالت تصور می شود که این امر خصوصی است و نباید علنی شود.

از موارد دیگر تجاوز خانگی زنا میجر است. رابطه خواهر و برادر، پدر و دختر و... این نوع تجاوز از سوژه های بسیار تابو است در نتیجه دولت نه تنها از انتشار خبر آن جلوگیری می کند، بلکه با انتشار دهندگان این خبر هم به مثابه خاطی برخورد می کند. با این حال علیرغم سکوت قربانیان و سانسور دولتی سال یانه هزاران پرونده از این نوع تجاوزها در دادگاههای ایران وجود دارد و خبر آن در بعضی رسانه ها درج می شود. اما در کل این مسئله به شدت با سکوت رو به می شود.

از موارد دیگر تجاوز، ازدواج اجباری و ازدواج دختران خردسال است که بدون هر گونه رضایت زن و دختران خردسال انجام می گیرد.

تجاوز در عرصه جامعه:

تجاوز جنسی بطور کلی اثرات مخرب روحی و جسمی گاه غیر قابل جبران را برای زنان به بار می آورد. در جامعه ما با عدم حمایت قانونی و اجتماعی از زنان مورد تجاوز واقع شده این مسئله با پیچیدگی بیشتری همراه است.

تجاوز : مرگ اجتماعی

بیشتر زنان در جامعه ما پس از تجاوز عملاً با یک مرگ تدریجی روبرو هستند. اولین و معمولترین واکنش آنان، سکوت است. احساس گناه و باوراندن گناه کار بودن به قربانی تجاوز و مسئولیت نپذیری متجاوز هر گونه سرعت عمل فوری را از قربانی سلب می کند. در مرحله بعدی قربانی با مسئله شرم و ترس توانمند رو به رو می شود. جامعه، زنی را که مورد تجاوز قرار گرفته است را خاطی، لایق، هززه و در بهترین حالت بی احتیاط تلقی می کند. چه لباسی پوشیده بودی، چه آرایش داشتی، چرا شب دیر وقت بیرون رفتی، چرا خندیدی، چرا..... و ترس ترس از آبروی خانواده، فامیل ترس از مرگ، چرا که علری کردن و شکایت در بیشتر موارد باعث می شود که قربانی تجاوز به مجرم تبدیل شود. لکه دار کردن آبروی خانواده و بطور مشخص مردان خانواده، به وسایله زن سزاوار مرگ است حتی اگر قربانی تجاوز باشد. قتل های ناموسی نمونه بارز این پدیده است.

مریم 9 ساله که به گفته روزنامه ایران توسط پدرش در شهریور 81 کشته شد قربانی تقابل قتل های ناموسی و تجاوز خانگی شد. پدر مریم در جریان دادگاه و رسیدگی به پرونده دخترش گفت: داکتر مریم به او تجاوز کرده بود و من از شرفم دفاع کردم.

زن قربانی تجاوز به دلایل ذکر شده در بالا هر چه بیشتر در خود فرو رفته و خود سانسوری پیشه کرده و از جامعه و اطرافیان فرار میکند و عملاً مرگ تدریجی و رنج آور خود را رقم میزند. آمار بالای خودسوزی ها، خودکشی های زنان در سال های اخیر نشان دهنده این معضل حل نشده اجتماعی است.

و اما راهکارها :

همانطور که در بالا به آن اشاره شد خشونت بر عملی زنان، خشونت مبتنی بر جنسیت است و تجاوز ناشی از رابطه نابرابر قدرت در خانه و در سطح جامعه. بنابراین این در وهله اول تلاش و مبارزه بی امان برای برابری حقوقی. هم زمان با آن تلاش برای شکستن سکوت و از تابو در آوردن این معضل اجتماعی و در این راستا باید از این استدلال که این مسئله خصوصی است فاصله گرفته و آن را به معضل اجتماعی تبدیل کرد. اطلاع رسانی و آگاهی دادن به زنان در سطح جامعه از طریق فعالین جنبش زنان و امکانات رسانه ای کمک موثری به این امر است.

در کشورهای غربی بر اثر مبارزات بی وقفه زنان در مورد تجاوز پیشرفت هایی حاصل شده است. در بسیاری از کشورهای رابطه جنسی بدون رضایت زن در ازدواج رسمی هم به عنوان تجاوز شناخته شده و مجازات قانونی دارد. در دیگر موارد تجاوز، قانون ها و موارد عملی حمایت از قربانی از قبیل خانه های امن افزایش یافته است و در عین حال مبارزه برای بهبود بخشیدن به آن هم از طرف فعالین و سازمان های زنان ادامه دارد. امسال سازمان های زنان فرانسه روز 25 نوامبر را روز مبارزه علیه تجاوز اعلام کرده اند.

تجربه جنبش زنان در سطح جهان نشان می دهد که مطرح کردن معضلات زنان و مبارزه برای آن دست آوردهای فراوانی داشته است هر چند این مسئله جان سخی فراوان داشته و به سرعت حل نخواهد شد.

خلاصه کلام اینکه مبارزه پیگیر و بی امان خود را برای، برابری حقوقی ادامه داده و هم زمان جامعه پدرسالار را به چالش کشیده و با فرهنگ و سنت های زاینده از آن در اقیتم.

این نوع تجاوز که خارج از خانه در خیابان، محیط کار، محیط آموزشی، و اتفاق می افتد. با وجود این که در ایران این نوع تجاوز به عنوان تجاوز به عنف به رسمیت شناخته شده، آمار آن بسیار پنهان است و این در حالی است که این نوع تجاوزات که گاهی با خشونت بی نظیر همراه است در عمل در سال های اخیر به سرعت رو به افزایش بوده است. تجاوز گروهی در خمینی شهر، و تجاوز 10 مرد به یک زن در روستای فوژد، تجاوز گارد حراست دانشگاه به یک دانشجوی دختر.....

2. تجاوز به مثابه ابزار سرکوب دولتی، سیاست ترور و حشمت

جمهوری اسلامی از همان ابتدا در طول حیات خود همواره از حربه تجاوز در مورد مخالفان خود بطور گسترده استفاده کرده است.

تجاوز به عنوان ابزار شکنجه :

تجاوز و خشونت جنسی به عنوان شکنجه از دهه شصت در زندان های جمهوری اسلامی علیه زندانیان سیاسی اعمال شده و تا به امروز ادامه دارد هر چند در آن زمان یا خبر آن به بیرون درج نمی کرد و یا صورت شرعی به آن داده می شد و طبیعتاً با سکوت مطلعین هم همراه بود.

تجاوز به عنوان شکنجه دو هدف را دنبال میکند .

کسب اطلاعات و شکستن و خرد کردن فرد مقاوم. در زندان هم هر چند مواردی از تجاوز به مردان وجود داشته، اما متأسفانه بیشترین قربانی آن زنان بوده اند. چرا که اولاً شکنجه گران، از اثرات مخرب تجاوز بر زنان آگاه هستند و ثانیاً از نظر ایدئولوژی زن ضد انقلاب برای آنها جز غنایم جنگی محسوب شده، پس مالک او هستند. در نتیجه بیشترین خشونت و آزار جنسی را بر او روا داشته تا او را شکسته و به حرف در آورند. اطلاعات بگیرند و یا به مصاحبه اجباری وادار کنند. بسیاری از موارد وجود داشته که برخی از زندانیان تحت شکنجه های جسمی شدیدی و طاقت فرسا مقاومت کرده ولی پس از تجاوز یا تهدید به تجاوز در هم شکسته و به خواسته های شکنجه گران تن داده اند.

تجاوز به عنوان ابزار برای ایجاد وحشت و عقب نشینی جنبش های اجتماعی و بالخصوص جنبش زنان.

نمونه مشخص این نوع تجاوز را در خیزش اخیر مردمی در سال 88 به خوبی شاهد بودیم که جمهوری اسلامی بطور گسترده در بیرون و درون زندان از آن استفاده کرد. تجاوز به ترانه و صدها زن و مرد دیگر، بازداشتگاه کهر بیک، خانه های امن سپاه و..... شاهد این مدعا است. جمهوری اسلامی می خواست با توجه به بافت سنتی و پدرسالارانه جامعه با این نوع خشونت بی نهایت مخالفان خود را به عقب نشینی وادار کند. و از آن جا که جنبش زنان از فعالترین جنبش های اجتماعی محسوب میشود و اثرات بسیار مثبتی در سطح جامعه و دیگر جنبش های اجتماعی داشته، بطور مشخص مورد هدف قرار داده و وادار به عقب نشینی کند.

نمونه دیگری از تجاوز برای ایجاد رعب، تجاوز به دختران باکره قبل از اعدام به خصوص در سال های دهه 60 در زندان ها است. که جمهوری اسلامی تحت لوای اینکه اگر دختر باکره بمیرد به بهشت می رود انجام داده است. و برخلاف تصور اصاری هم بر پنهان نگه داشتن آن نداشته است. و در مواردی هم به خانواده ها اطلاع داده که هدف آن روشن است.

و اما پیامدهای تجاوز جنسی و راهکارهای مقابله با آن:

جنبش وال استریت، از تصرف فضا-مکان ها تا فلج سازی سازوکارهای سیستم!

تقی روزبه

برآمد جدید سرمایه داری بویژه جنبش اشغال وال استریت برای آن ها که آمریکا را دژ مستحکم نظام سرمایه داری می پنداشتند و سرمایه داری را پاپایان تاریخ و نظامی برای همه فصل ها، پدیده ای غیرمنتظره و نامفهوم است. ابتدائاً تصور می کردند تکی است که بزودی فروخواهد نشست ولی ناباورانه شاهد گسترش امواج و تکانه های آن درمقیاسی گسترده شدند. جنبشی که توانست درهمین مدت کوتاه که از حیات آن می گذرد گفتمان مدافعان لیبیرال دموکراسی را با چالش ها و دردهای زیادی مواجه سازد. با وجود آن که این جنبش هنوز در آغاز راه است اما تا این لحظه در اروپای بحرانی توانسته عملاً دو نخست و بر را ساقط نماید و درآمریکا نیز تهاجم مجدد نتول لیبرالیسم خاررا که توانسته بود در پی شکست نونمحافظة کاران و ناکامی اوپاما درمهاربحران اقتصادی، توسط حزب رقیب جمهوری خواهان و جنبش تری پاری سرز لاک خود بیرون بیاورد، تاحدی دچار تشتت و سستی کند. گفتمان ساماندهی تولید و امور جامعه برای رفع نیازهای انسان و نه برپایه قانون جنگل، رقابت میان آدمیان و استثمار انسان از انسان برای تصاحب سود بیشتر، بار دیگر جان تازه ای یافت و جرت بسیاری را پاره کرد. مفاهیمی هم چون مبارزه طبقاتی، استثمارشوندگان علیه بهره کشان و علیه کلیت سیستم حاکم که بزعم آن ها گمان می برد به واژگانی مهجور و به بخش های از مباحث درس مربوط به تحولات تاریخی سده پیشین در متون دانشگاهی تبدیل شده است، بار دیگر برپیشانی کلان رسانه های انحصاری بورژوازی جای گرفت و معلوم شد دیگر نمی توان آن را از طریق نادیده گرفتنش انکار کرد. با این همه باید گفت که مهمترین دست آورد جنبش، خود جنبش و تداوم آن است که منبع الهام بخشی برای فراگیر شدن آن است. از همین رو دشمنانش باید به فکراهی دیگری برای مقابله با آن باشند. وقت تهدیدها و دستگیری های چند صد نفره روزها نخست نتوانست این آذرخش را خاموش سازد، برعکس به گرگرفتن آن پاری رساند، به فصل سرمائی دل بستند که داشت نزدیک می شد با این امید که تجمع خیابانی و شبانه روزی در پارک نزدیکی به وال استریت یک رونی کرده و پژمرده سازد. ولی تیراین امیدهم به سنگ خورد و معلوم شد که تاب گرمای برخاسته از مبارزه و مقاومت، بیش از بودت زودرس زمستان است. به یمن همبستگی و حمایت های بی دریغ و شور و شوق و امیدهای برانگیخته شده، سرما را یارای درهم شکستن آن نبود و تجمع کنندگان اعلام داشتند که عمل پرغم سرمایه زودرس به تجمعات خویش ادامه خواهند داد. از آن پس، بار دیگر توسل به زور برای جمع کردن کمپین ها و پراکندن معترضین به دسائس و بهانه های دیگر ضرورت یافت. آن ها ظاهراً بهانه ای بهتراز بهداشت و نظافت برای تهاجم نیافتند. اما جنبشی که همزاد بحران سرمایه داری بوده و ناگزیر است پایه پای آن رشد کند، به رشد و توسعه خود ادامه داده و اکنون پس از یکماه-نیم جنبش اشغال وال استریت فقط در وال استریت و پارک نزدیک به آن نمی زند، بلکه هم چنان که سرمایه جهانی است و جهان می کند و با پایا هزارگانه اش درهمه جای جهان حضور دارد، نیم بدیل آن هم همزمان در نقاط گوناگون درخپه پهنوآمریکا و سایر نقاط جهانی می زند. با گذشت هرروز بحران و خامت بیشتری پیدامی کند و اشتها می سرمایه های فراملی برای مکیدن بقایای زندگی و توش و توان مردمان بیشتر می شود و بهمان اندازه نیز خشم و عزم قربانیان سرمایه افزون ترمی شود.

از معضلات ساختاری سرمایه داری

معضل ساختاری سرمایه داری در آن است که دولت-ملت ها قادر نیستند ه یولای سرمایه مالی و جهانی شده و بی مرز و رها گشته ازبصری را مهارکنند و همه قول و قرارها برای تنظیم مبادلات انتقال سرمایه های مالی و مهاران بر روی کاغذ می ماند. برعکس این سرمایه بک مهارو عنان گسیخته است که آنها را در خدمت خود گرفته و با اشتها می سوزان و سپری نماید برش کارگزاران خویش را و امید دارد که با تحمیل سیاست ریاضت کشانه به مردم و بی معناساختن هرچه بیشتر وجه اجتماعی دولت، مشروعیت و مقبولیت خود دولت را خدشه دار کند. کارکردی که تاریخاً به دولت ها اجازه می داده است تا در کنار کارکرد وظیفه اصلی حفظ سطح طبقاتی با بغای برخی وظایف اجتماعی، بتوانند خود را به مثابه نهادی بیطرف و فراطبقاتی بر فراز جامعه عنوان کنند و برکت آن به ماهیت طبقاتی خود پوشش مناسبی داده و دوام خویش و نظام طبقاتی را تضمین نماید. و دقیقاً بهمین دلیل دولت های نتول لیبرال با تناقضات و دشواری های ناشی از تناقض بین وظایف ناشی از نقش دولت-ملت ها با وظایف معطوف به سرمایه های فراملی و جهان گسترده تر شدن گریبانند. آنها هم چنین با کنار نهاده شدن و یا رقیق تر شدن روز افزون وجه اجتماعی کارکرد دولت ها با خشم روز افزون توده های مردم و زحمتکشانش نسبت به عملکرد خود مواجه شده اند. امروزه حضور دولت ها با سرمایه های عریان طبقاتی با زدودن رازآمیزی کارکرد دولت ها به منبع عظیمی از تولید نارضایتی و آگاه می به ماهیت و نقش واقعی آنها تبدیل شده است. از همین رو یکی از بک آمدهای اجتناب ناپذیر بحران آشکار شدن بیشتر نقش و ماهیت دولت ها به مثابه ماشین سرکوب طبقاتی در مقابل دیدمگان است. بهمین دلیل دولت های باصلاح نتول لیبرال سرمایه داری که چیزی جز مابیش نقش واقعی و عریان کارکردهای ماشین دولتی نیست، دچار بحران عمیقی شده اند. بحران دموکراسی نیز یکی دیگر از جلوه های آشکار و بی پاره است. چنان که امروزه تشریفاتی و صوری بودن این دموکراسی و امکان عدم بازتاب خواست ها و اراده مردم در آن، همانطور که در پیشبرد سیاست های ریاضت اقتصادی دیکته شده توسط سرمایه داران علیرغم مخالفت گسترده مردم دیده می شود، به امری با رزوغیان تبدیل شده است. در چنین بستری است که پیش از پیش بدیل واقعی این دموکراسی صوری و شیرینی پال و دم و اشکن خود را در اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی پایه بیان دیکر خود حکومتی بی شماران بازمی نماید. شعار دموکراسی واقعی هم اکنون توسط این جنبش ها نیز بازتاب آن است.

از تصرف فضا-مکان ها تا فلج کردن سازوکارها سیستم

نگرانی سرمایه داران و دولت مردان از آنجا نشأت و وسعت می گیرد که با گذشت هرروز روشن ترمی شود که این اشغال فقط نمادین نبوده و نخواهد ماند. بلکه برای جنبشی که فریاد می زند "وال استریت را نابود کنیم، بیش از آن که دنیا را نابود کند!" و با "سرمایه داری یعنی جنایت سازمان یافته و مرگ بر سرمایه داری و..." اشغال در گوهر خود تبلور هم تاکتیک و هم استراتژی باهدف تصرف فضاها و حوزها می گوناگون جامعه در بیرون از معاری و سازوکارهای رسمی نظام و ایجاد اختلال در کارکرد آنهاست. این کنش نهفته در مفهوم اشغال و پتانسیل فراورنده در آن است که موجب نگرانی آنها شده است: رؤیای تصرف فضا-مکان های تصاحب شده توسط سرمایه از چنگ مولدین واقعی قدرت و ثروت. هم چنان که فراخوان اعتصاب عمومی در اوکلند و اقدام برای خواباندن فعالیتی یکی از بنادر مهم آمریکا و برگزاری تظاهرات گسترده حاکی از آن است که بین اشغال فضا-مکان ها (از جمله در نقاط حساس و استراتژیک) و فلج کردن کارکردهای سیستم و تسلط سرمایه، بسیج عمومی، برگزاری آکسیونهای بزرگ و بالأخره

اتحاد بین کارگران شاغل و جنبش خ یابانی فاصله پرنشدنی وجود ندارد. تظاهرات بزرگ اوکلند، فراخوان اعتصاب عموم ی و پیوند جنبش اشغال با کارگران بندر و اقدام به اعتصاب و فلج کردن حمل و نقل در این بندر مهم و برقرار ی همبستگی بین جنبش اشغال و اتحادیه کارگری و معلمان و دانشجویان تجربه نوکی بود که نشان از وسعت پتانسیل نهفته در این جنبش دارد. هم چنان که در اعتراضات اخیر و ال استریت نیز اقداماتی برای فلج کردن بازار بورس درج یان بود که با یورش پل یس و دستگیری صدها تن مواجه شد. اعتراضات اوکلند نیز البته با واکنش خشونت آم یز پلیس اوکلند و دستگ بری صدها تن و مجروح شدن عده ای مواجه گشته بود. در این رابطه با ید گفت تبدیل فضا-مکان های اشغال شده به سکوی ی برای انتشار امواج اعتراضات گسترده توده ای ی از مهمتر یین چالش های پیشروی این جنبش محسوب م ی شود. و البته طبقه سیاسی حاکم ن بزآمیدها و بیشتر آزان سیاست خود را به دریغ کوب کردن این جنبش و اعمال فشار به آن بسته است تا در طول زمان فرسوده گشته و از رقیب یفتد و بهم یین دلیل با حساسیت و خشونت ز یاد به هرگونه اقدام و تاکت یک و ابتکاری (نظیر راه بهمانی خ یابانی یا فلج کردن فعالیت بورس و یا فلج کردن وسائل حمل و نقل و...) برخورد م ی کند. اساسا نفس بکارگیری خشونت توسط پلیس و دادن بهانه به طبقه حاکمه برای اعمال خشونت و یا بهره بردار ی تبلیغاتی آزان م ی تواند به فرا یند گسترش جنبش و توده ای شدن آن-که اکنون مهمترین نیاز جنبش اشغال را تشکیل م ی دهد- لطمه وارد کند. گرچه خوشبختانه عموما شاهد هوش باری جنبش نسبت به این تاکتیک پلیس و طبقه حاکمه و خطرات دادن در این دام هستیم. ناگفته نماند که در برخورد با جنبش اشغال در میان طبقه حاکم نظر یکسانی وجود ندارد. بخش ی از طبقه حاکم که بقه مهار بودن سرمایه مالی و بانکها در بورس بازی را خطری برای نظام و کلایت طبقه حاکم م ی دانند و زورشان هم به کنترل و انتظام بخشیدن به عملکرد آن نم ی رسد، بقه میل نیستند که با بهره گیری از فشار جنبش، رقبا ی خویش را به رعایت ضوابطی و لوآندک در این مورد وادار سازند. یکی آزان ها نظارت بر عملکرد تحرک و دادوستدها ی سرمایه مالی و بانک و نیز اخذ مالیات آزان برای تأمین بخشی از هزینه ها و کاهش بحران بده ی دولت هاست.

دومشخصه مهم جنبش

در نوشته های دیگربه شمار ی از مهمتر یین مشخصه های جنبش های نو ین ضدسرمایه دار ی و از جمله دومشخصه بسپار مهمی که به گمان من به کل این پارادایم جدید تعین م ی بخشد اشاره کرده ام. این دومشخصه عبارتند از مبارزه علیه س یستم (سرمایه دار ی) از یکسو و نقش آفر ینی استثمارشوندگان به مثابه سوژه های خود رهان. دروجه نخست هدف قرار گرفتن تولید در خدمت رفع نیازهای انسان های آزاد و همبسته است که با ید جایگزین تولید برای کسب سود هرچه بیشتر گردد. و دروجه دوم ما شاهد عروج و ظهور فاعل تاریخی تازه ای به مثابه حزب ب ی شماران و خودرهاکنندگان هستیم که خود را در برپا کردن مجامع عمومی خود برهاد و نیروی آسازوکارهای نظام حاکم و اعمال دموکراسی مستق یم و مشارکت ی و سازمان یابی غیرهیرارشیکی و افوی متبلور م ی کند.

جنبش وال استریت و در دسرهای گفتمان ل یرال دموکراسی و طری

بی تردید جنبشی با چنین مشخصات برای مدافعان ایرانی گفتمان لیرال دموکراسی، که تا دیروز سرآمد و یکه نامزدان م ی پنداشتند و دواتشه تراز خودسرمایه داران غربی از نظام سرمایه دار ی و نئولیبرالیسم دفاع م ی کردند و م ی کنند، در دسر آفرین شده ورؤ پای خوش آنان را آشفته کرده است. مثلا یکی از مدافعان دواتشه بازار آزاد آقای شاه ین فاطم ی در گفتگوی بقه بقه م ی پذیرد که دفاع اواز نظام بازار آزاد در فضای امروز عجیب و خنده دار بنظر م ی رسد!

به پاس خدمت بقه شائبه به چنین گفتمانی توسط لیرالها و اصلاح طلبان ایرانی بود که جایزه نیم میلیون دلار ی تئوریسین نئولیبرال مرلیتون فریدمن را به گنجی اهداء کردند.

جالب است که بازتاب این جنبش در رسانه ها و نوشته های متعلق به این نئولیبرالهای وطنی حتی از همان مطبوعات غربی هم مجال کمتر ی برای بروز پیدامی کند. چرا که آن ها اساسا تازه به دوران رس یده های داغ تراز کاسه هستند که حیات سیاسی و گفتمانی خود را بر اساس ایمان به کرامات سرمایه داری بنانهاده اند. پس از مدتی خموشی و در لاک خود رفتن آخ یرا نو یسندگان و نظر به پردازان جنبش سبز و یرال ساینر فرمیستهای طرفدار پروپاقرص گفتمان ل یرال دموکراسی قلم بدست گرفته اند تا با تخطئه این جنبش و این که گویا اصلا ماهیت ضد سرمایه داری ندارد بلکه تنها خواهان رفرفرم هاکی در نظام کنونی است و هیچ اثری از مبارزه طبقاتی و سوسیالیسم و نظا یر آن درخواستها ییشان وجود ندارد، به ما اطمریان دهند که سرمایه دار ی هم چنان قرص و محکم و پایداری در سرچای خود است و بدیلی جز خودش ندارد. نشریات ی چون روزنالی ویا نو یسندگانی چون کاظم علمداری در سایت مدرسه فمنیستی و دهها قلم بدست مشابه آنها، سوا ی نظریه پردازان اصلی نئولیبرال در داخل کشور تلاش م ی کنند که این جنبش را به مثابه رفرفرم ی در چهارچوب سرمایه دار ی فروبکاهند.

این واقعیت دارد که در اتمسفر ایران پژواک این جنبش جهانی به دلایل معینی هنوز بو یژه در میان نسل جوان ضعیف است و باچالش های معینی روبه روست. چرا که اولاً جمهور ی اسلامی در تمامی طول حیات خود (و اکنون نیز در رابطه با بحران سرمایه دار ی و جنبش وال استریت) با تبلیغات گویز ی و مرشمنزکننده و سوءاستفاده از شعارها ی باصطلاح ضدامپریالیستی و ضد سرمایه دار ی گوش فلک را کر کرده است تا با فریب افکار عمومی و زحمتکشانش در داخل و خارج خویشتن را آزانزوی شد ید نجات دهد. و ثانیا اصلاح طلبان و لیرالها در تمامی عمر حکومت اسلامی همواره به کمک آن شتافته اند. آنها با وجود علم به سیاست های راست روانه رژیم، با پاشیدن خاک به چهره حق یقت، بسهم خود بر طبل توهم ضدسرمایه دار ی و سوسیالیستی بودن رژیم کوبیده اند. و همه این ها در حالی است که نه فقط جمهور ی اسلامی و به سیاست نهادهای مالی جهانی آزد یربارلیک گفته و باطیب خاطر بر تعدیل اقتصادی و خصوصی سازی و حذف حمایت های اجتماعی دولت پرداخته و بارها ن یزازسوی صندوق جهانی مورد تشویق قرار گرفته است، بلکه علاوه بر آن این حضرات هرگز برو ی مبارک نیاورده اند پس چرا رژیم جمهوری اسلامی از همان فردای به قدرت رسیدنش مبادرت به بگیری بند و قلع و قمع طرفداران واقع ی سوسیالیسم و مخالفان سرمایه دار ی و کشتار و قتل آنها کرده است (که البته اصلاح طلبان نیز در آن سه یم بوده اند). نتیجه چنین تبلیغات و توهم افکری ها در ذهن نسل های جدید بقه اطلاع از جنایت ها و عملکرد واقعی رژیم، در کنار تبلیغات مسموم رسانه های وابسته به قدرت های سرمایه دار ی، آن شده است که جمهوری اسلامی که در حق یقت تجسم یکی از هارترین نمونه های نظام سرمایه دار ی است با پناه گرفتن در پشت منازعات مسلکی و شکاف های درونی فراقس یون های بورژوازی، بتواند خود را به مثابه مخالف نظام سرمایه دار ی درازدهان نسل های جدید جانداخته و ضدیت با خود را در عین حال به ضدیت و یا دستکم بد یینی نسبت به رو یکرد سوسیالیستی و برابری طلبانه تبدیل کند. دروجه بیرونی هم تلقی این جوانان از روس یه و چین به مثابه کشورها ی سوسیالیستی-که چ یجز سرمایه دار ی هارترین هستند- مز ید بر آن شده و موجب شکل این گیری این تصور شده که گو ی جمهوری اسلامی و سوسیالیسم و سرکوب، خو یبشاوند یکدیگرند. البته در شکل گیری چنین انگاره ای در میان جوانان نباید نقش خائنه چپ رفرفریست در سالهای نخست انقلاب را در همکار ی با رژیم و فراهم کردن دستاویز برای دشمنان

سوس‌پالیسم نادیده گرفت. و حال آن که رژیم گرچه خود را در شعارهای گویبازگشته اش ضدسرما به داری مری خواند، اما بوی گند فساد و سرکوب کارگران و نیروهای چپ، نظیر تنظیم قانون کار جدید برای بردگی بیشتر کارگران و... همه و همه ماسک فریب و ریا را از چهره اش کنار می زد. (همانطور که حمایت از جنبش اشغال وال استریت را برای تشکیل هیئت کارگری و فعالین کارگری ممنوع کرده است). در ضدسرما به داری بودن "جمهوری اسلامی همین بس که برطبق گزارش جدید یکی از نهادهای وابسته به سازمان ملل، ضریب چینی که ناظر بر میزان نابرابری های اجتماعی و چگونگی توزیع ثروت در کشورهای جهان است، در جمهوری اسلامی معادل 38,50 درصد محاسبه شده است که به مراتب و خیم ترازمصر واردن ولینان بوده و یکی از نابرابرترین ها در منطقه خاورمیانه است!

جنبش اشغال وال استریت و برخی کلیشه های چپ

البته نگاه های کلیشه ای - سنتی و نخبه گرای بخشی از چپ ها نیز مشخصات جنبش های نوین را که بارسوبات ذهری آنها تطابق ندارد برنمی تابد و آن را جنبش مری دانند که بدون درک اهمیت و تمکین به نقش بی بدیل حزب پیشاهنگ و انقلابی و نقش رهبری و سازمان یابی مبتنی بر اتوریته و سلسله مراتب فرماندهی، ناقص الخلقه محسوب مری شوند. آن ها در واقع در حکم پیکردون سر و پا گله بدون چوپانند که نصیبی جز طعمه گرگ شدن در کمین آن ها نیست. تصور خرد جمعی و "خود رهبری" و سازمان یابی خارج از تعاریف جامعه طبقاتی برای آنها ناممکن است. تقسیمی کار نهادی شده بین نخبگان و عوام الناس و اقتباس و الگوبرداری از تاروید های قوام دهنده جامعه طبقاتی به غریزه ثانوی آنها تبدیل شده است. برای آن ها زمین همانگونه دیده مری شود ثابت است و خورشید سپاره زمین و محل اسکان ما محسوب مری شود. برای آنها تصور ترکیب نوینی از آگاه و پیرانیک که مبتنی بر سلسله مراتب و مناسبات عمودی و رهبری کننده و رهبری شوند نباشد بس که دشوار است و آن را به معنی نفی سازمان یابی مری تلقی مری کنند. سازماندهی در زندان ها تنها در اشکال سنتی و بر اساس اطاعت و انقیاد معنا دارد (ولاید از نوع اطاعت آگاهانه اش!) که البته جامه ای تنگ و تنگ و فلج کننده برای نقش آفرینی انسانها (اعضاء) به مثابه سوژه های خود رها است. و حال آن که وقتیکه مری شود کارگران برای از دست دادن چیزی جز زنجیرهای خود را ندارند، به معنی رهائی از تمام قید و بند های جامعه طبقاتی، از مناسبات تولیدی مبتنی بر استثمار رها می شوند. از زنجیرهای ایدئولوژیک و مناسبات مبتنی بر سلسله مراتب جامعه طبقاتی و قوام دهنده آن است که کارگران عبور از آن ها قادر به درهم شکستن نظم طبقاتی مری شوند. در این رویکرد انقیاد طبقاتی در نظام سرما به داری و رها می آزان چند بعدی است: نه فقط توسط مناسبات کار مزدی و استثمار اقتصادی نپروی کار، بلکه هم چینی توسط ایدئولوژی، گفتمان و نیز ساختارهای برارشیکی و سلسله مراتبی که هم چون تاروید می تک است استثمار شوندگان را در چنبره خود اسیر و منقاد ساخته است. و لاجرم مبارزه برای خروج از مدار سرما به داری مستلزم مبارزه در همه عرصه های فوق است. یکی از این نوع سنت گراها در گفتار رادیویی خود بهرامون جنبش وال استریت در مقایسه آن با جنبش اعتراضی کارگران فرانسه نتیجه گرفته است که فرانسه به آن نیاز ندارد! بی تردید این یک قیاس مع الفارق بوده و اساساً در تقابل قرارداد دادن مبارزاتی که منعکس کننده سطوح و کیفیات متفاوتی از مبارزه طبقاتی کارگران و زحمتکشان است نادرست مری باشد. چرا که جنبش اعتراضی کارگران فرانسه یک جنبش مطالباتی و درون سیستمی کارگران فرانسه در برابر تعرض دولت به حقوق آنها بود. یژه افزایش سن بازنشستگی بوده است، و حال آن که جنبش وال استریت با آماج قراردادن نظام سرما به داری و بطور اخص سرمایه مالی و بانکی، ابعاد جهانی آن، و یژگی فراسیستمی و ترکیب متنوع شرکت کنندگان و داشتن پتانسیل تداوم اعتراض و نظایران بیان کننده کیفیت دیگری از مبارزه عملی به نظام سرما به داری است. بی

گمان جنبش کارگران فرانسه برعکس ادعای فوق، درآمیزش و پیوند با جنبش ضدسرما به داری می تواند از مدار بسته مبارزات درون سیستمی و اتحاد به ای که دهها سال است این مبارزه را در محدوده خط قرمزها ی بورژوازی نگه داشته است بیرون آید و به نوبه خود با کار بست تجربیات خویش به آن یاری رساند. یا در نمونه ای بخششاهی که تجربیات گذشته جنبش سوس‌پالیستی برای آنها جبهه کلیشه ای و آکنیدی پدید آورده است، درست در شرا پیتی که ما با طلیعه مبارزات ضد سیستمی و مبتنی بر سازمان یابی افقی (اشکالی از سازمان یابی متناسب با اعمال دموکراسی مستقیم و مشارکتی) مواجه بودیم، هم چون خروس بی محل شروع به ستایش از سازماندهی های عمودی و مرز بندی با سازمان طلیعی های افقی کردند! در حالیکه پیشتر هم این ها با پذیرش تنوع در سازماندهی هیچ وقت این گونه اشتیاق به مرز بندی های ذمخت در ادبیات سیاسی خود نداشتند. در واقع آنها با گنج سری و پیگانگی کامل با ماهیت تحولات در شرف وقوع، با برآمدن جنبش ها غافلگیر شدند! براساسی تحولات یکی دو سال گذشته بروشنی نشان دادند که کدام یک از این ها پیشتر است؟ جنبش ها یا این فرقه های مدعی پشاهانگی؟ ناگفته نماند توسل به این گونه خط کشی ها و مرز بندی ها متأسفانه نه نشأت گرفته از نقد واقعیت های عینی جنبش مبارزه طبقاتی بلکه از نیازهای درونی و بیرونی این گونه فرقه ها به خط کشی و مرز بندی های مصنوعی و هویتی اشان سرچشمه مری گیرد. در نمونه دیگری از این نوع رویکردها دریکی دیگر از این گونه جریان ها شاهدیم که ضمن اذعان به اینکه جنبش های خود جوش مری توانند موفق به سرنگونی حکومتها ی مستبد گردند (هم چون نمونه مصروتونس) و ضمن تصدیق پاره ای از ویژگی های این جنبشها نظیر اعمال دموکراسی مستقیم و مبتنی بر مجمع عمومی و فقدان رهبری و نظایران، اما آن ها رانه نقطه قوت بلکه نقطه ضعف مری پندارند و خاطر نشان مری سازند که بدون دست یابی به حلقه مفقوده ای چون حزب و رهبری و... آینه ای برای آنها متصور نیست. غافل از این که اولاً مختصاف فوق بخشی از هویت وجودی این جنبشها و عصاره و تبلور تجربیات و پیشرفت های جوامع بشری است و بنابراین نه از سر نقص و ضعف آن بهمین دلیل تنها مری تواند با غنا بخشیدن به هویت خود و ترمیم ضعف های خویش در راستای خودرئانی حرکت کند و ثانیا از نظر عملی نیز تعیین سرور و هیرواین که کدام حزب و فرقه شایستگی آن را دارد به معنی گشودن جنگ هفتاد و دو مملت (فرقه) و آغاز تجزیه های متوالی است که چپ سنی دقیقاً بهمان دلیل پژمرده و زمین گیر و سترون شده است. بنابراین تلاش در آن سمت و سو حاصلی جز ترس و سترونی و اشاعه تشنیت ندارد. آگاهی مشخص و واقعیتی جز یکی نیست که از بیرون جنبش به آن تزریق شود. آگاهی از پیرانیک اجتماعی و در چینی تغیر جهان و بنا کردن جهانی دیگر، تغیر هم خود سوژه ها و هم جهان و شرا پیتی حاکم بر آنها بدست مری آید. از این رو برای دست یابی به آن چاره ای جز خیره شدن به تجربه زنده و به کارگیری تجربه خرد جمعی ناظر بر این پیرانیک نیست. البته بهره گیری از همه تجربیات گذشته و همه پتانسیل ها در بستر غنا بخشیدن به هویت این نوع جنبشها جای پراهمیت خود را دارد و هر کس و جریانی مری تواند در این راستا بسهم خود بکوشد. همان طور که مارکس خاطر نشان ساخته است "نقطه عزیمت تئوری و تحلیل تنها مری تواند واقعیت های اجتماعی باشد. نقطه عزیمت از اصول بجای حرکت از این واقعیت های اجتماعی چیزی جز تباهی و تلاش تئوری نیست. (نقل به معنا) "

کلیشه دوگانه خود جوشی و آگاهی

و کلام آخر، این واقعیت دارد که با جنبش های نوین و در حال شدن مواجهیم که هنوز با کاستی ها، سوالات و ابهامات مهمی مواجه است. در کشاکش مبارزه طبقاتی پیروزی تضمین شده و یا بدیل حاضر و آماده وجود ندارد و راه پیشروی بسری طولانی و پراز سنگلاخ است و هر جنبش نوینی ضمن

= پیوندها =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیو- تلویزیون برابری

www.radiobarabari.com

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.com

ایمیل تلویزیون برابری

info@tvbarabari.com

تلفن 49 – 511- 2617492

علیه ستم جنسی

www.asj-iran.com

راه کارگر خبری

www.rahekaregarnews.com

ایران بولتن (انگلیسی)

www.iran-bulletin.org

نشر بیدار (تئوریک)

www.nashrebidar.com

مجله آوای زن

www.tvs.se/womensvoice

رادیو همبستگی (سوند)

<http://radiohambastegi.net>

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در

بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای

نهادهای سازمان طرح میشوند.

مقالات با امضای فردی و یا مطالب

مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع

سازمان ما نیستند .

درهم شکستن شماری از موانع بازدارنده و کل پشه شده و گشودن بن بست ها و ارائه افق ها و حال و هوای جدید، در عین حال پرسیمان ها ی جدید و بی شمار ی را در مقابل خود م ی نهید. بدیل ها وجود ندارند که گو یا توسط اندیشه و ورزشی نابغه قابل کشف باشند. برعکس بدیل را باید ساخت و ایجاد کرد و از هم بین امروز در متن پراتیک اجتماع ی و دست بکار تیغ پیرجهان شدن. از سوی دیگر طبقه حاکم ن یز با تمامی نیرو و ترفند ها و امکاناتش دست بکار منحرف کردن و فریب دادن و سرکوب جنبش است. طبیعی است که در چنین وضعیتی وجود افت و خیز و ارتکاب به خطا واقع یتنی اجتناب ناپذیر خواهد بود. هیچ اندیشه طلاکف و آگاهی پیشینی برای جنبش های نوین وجود دارد، مگر آن چه که از شرایط و مراحل نوین پوست اندازی نظام سرما یه داری ویا تک یه بردست آوردهای فن ی و تولیدی جدید و در انطباق با تیغ بیبرات کم ی و کیفی عظیمی که در ترکیب نیروهای محرکه جنبش انقلابی و ضد سرپرستی بوجود آمده است و بهره گیری از تکنانه های بزرگ بحران که موجب ایجاد شکاف و ضعف اقتدار سرما یه و دولتهای آن شده است، بیرون به تراود. همانطور که اشاره شد از گذشته م ی توان درس گرفت اما آنها نم ی توانند جایگزین واقعیت های متحول امروزی بشوند. بی شک جنبش های جدید اگر نتوانند به بهتر بین وجه ی عمل اجتماع ی معطوف به ایجاد جهانی دیگر و آگاه ی را با هم در آم یزند، نخواهند توانست گام های لازم برای پیشروی را بردارند. واقعیت آن است که تا همین جا هم پیوند مناسبی بین جنبش اشغال و دانشجویان و روشنفکران و نظریه پردازان و بخش های آگاه جامعه هم چون استادان دانشگاه ی و... بوجود آمده است که با توجه به امکانات ارتباطی و گردش اطلاعات در جهان امروز آم ید به تقویت هر چه ب پیشتر خرد جمعی م ی رود. در این مورد بخصوص باید یکی از کلهشده های جان ساخت را که بر طبق آن گو یا جنبش خودجوش و خود فرمان به معنای تقابل جنبش خود بخودی و آگاه ی و بی نیازی جنبش از آگاه ی و تجربه است، یعنی دوگانه خودجوش ی و آگاه ی را با بد کنار نهاد. برعکس در جهان امروز بویژه بدلیل انقلاب فن ی اطلاعاتی و غنای ترکیبی ن پروهای تحت استثمار و سرکوب سرما یه و جنبش های برخاسته از آن، این دوگانگی وجود خارج ی ندارد. در حقیقت مسأله بر سر نهاد ی نکردن رابطه با اصطلاح عنصر آگاه و عنصر خودجوش و یابدنه و رهبری است و گرنه این دو جایجا در کنار هم د یگرند. مسأله مهم ناظر بر چگونگی پیوند بین آنهاست به نحو ی که بازتاب دهنده و یا باز تولید کننده شکاف های موجود جامعه طبقاتی توسط جنبش ی که داعیه مقابله با تبع یض طبقاتی را دارد نگردد. ضمن آنکه آگاه ی واقعی و انقلابی متناسب با چگونگی تیغ پیرجهان تنها م ی تواند از بیستر پراتیک اجتماع ی متنظر با آن و از طریق خرد جمعی و در حین حرکت برخ یزد. اگر همه نوایج جهان هم در این تجمعات جمع شوند، ابتدا به ساکن ه یچ کس راه حل معجزه آسای در چنته خود ندارد و راه های واقعی و نوین را تنها خود جنبش م ی تواند در عمل اجتماع ی و مبارزاتی خویش بگشاید و نظریه پردازان تنها م ی توانند از این واقعیت های اجتماع ی الهام گرفته و در مشارکت با کنشگران پاسخ ها ی لازم را دریابند. تئوری اگر بخواهد تئوری و واقعیت های در حال انکشاف برخاسته از عمل اجتماع ی و واقعیت های در حال انکشاف باشد. چرا که پاسخ ها ی راه گشا تنها م ی تواند بر مینای مختصات بنیادی و تقویت آن به مثابه جنبش سوژه ها ی خودرسان بدست آید. و البته چن یین رویکردی با ایده بنیادی مارکس که بر آن بود جهان نوین و امرهاکف و ساختن نظام و مناسبات کمونیستی تنها بدست خود کارگران ممکن است، انطباق دارد. و آن چه هم که در جنبش های جدید ضد سرما یه داری آم ید آفرین است، وجود خم برمایه و عناصر نیرومندی از خودرسان و سوژگی بی شماران در آن است.

[/http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com](http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com)

1390-08-28 19-11-2011